



﴿۲۸﴾ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿۲۸﴾ ان كانت إلا صيحة واحدة فإذا هم خميدون ﴿۲۹﴾ يُحَسِّرُهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۰﴾ الْمُرِيرُواكُمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۳۱﴾ وَإِنْ كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿۳۲﴾ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿۳۳﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿۳۴﴾ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿۳۵﴾ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تَنْبَتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۶﴾ وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿۳۷﴾ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۳۸﴾ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿۳۹﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۴۰﴾

پس از (کشته شدن) او، از آسمان هیچ سپاهی را بر قومش نفرستادیم، و (پیش از آن نیز) چنین نبوده که (برای عذاب قومی، لشکری را) فرو فرستیم؛ ۲۸: (بلکه وسیله‌ی نابودی آنان)، فقط يك صیحه‌ی (آسمانی) بود، و در پی آن، ناگهان خاموش و بی‌حرکت شدند. ۲۹ ای افسوس بر این بندگان!؛ هیچ پیامبری نزد آنان نیامد، مگر این‌که پیوسته او را مسخره می‌کردند. ۳۰ آیا ندیدند که پیش از آنان چه بسیار نسل‌هایی را هلاک کردیم که (دیگر) نزد آنان باز نمی‌گردند؟ ۳۱ و بدون استثنا، همه‌ی آنان در پیشگاه ما حاضر خواهند شد. ۳۲ زمین مرده برای آنان، نشانه‌ای (بزرگ) است: آن را زنده می‌کنیم و دانه‌ها(ی گوناگونی) را از آن بیرون می‌آوریم که از آن می‌خورند؛ ۳۳ و در آن، باغ‌هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و چشمه‌ها را در آن روان کردیم؛ ۳۴ تا از محصول آن بخورند؛

در حالی که دستان ایشان، آن را نساخته است؛ (بلکه تدبیر ما چنین کرده است). آیا شکر نمی‌کنند؟ ۳۵ پاک و منزه شمارید کسی را که همه‌ی گونه‌ها را آفرید؛ یعنی آنچه زمین می‌رویانند و خود آنان و آنچه از آن آگاهی ندارند. ۳۶ شب، برای آنان، نشانه‌ای (بزرگ) است؛ (بدین‌صورت که روشنایی) روز را (همچون لباسی) از آن بر می‌کنیم (و شب را می‌گسترانیم)؛ و در نتیجه، ناگاه ایشان در تاریکی فرو می‌روند. ۳۷ خورشید در حال حرکت است تا به قرارگاهی که برایش (در نظر گرفته شده) است، برسد. این برنامه‌ریزی (خدای) عزیز و بسیار داناست. ۳۸ برای ماه (کامل)، منزلگاه‌هایی مقرر کرده‌ایم تا (دوباره) مانند شاخه‌ی (خشک و) کهنه‌ی درخت خرما شود (که به سبب سنگینی خوشه‌ها، قوسی می‌شود). ۳۹ نه خورشید چنین توانی کسب کرده که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی خواهد گرفت. (آری،) همه‌ی (ستارگان و سیارات) در مدار (مشخص) شناورند. ۴۰



## ۳۸ - ۴۰. بررسی برخی آیات آسمانی پروردگار

## کیفیت حرکت خورشید

معنای جریان و حرکت، همچنین قرار و استقرار خورشید چیست؟

آدمی از نظر حسی تصور می‌کند که خورشید حرکتی دورانی پیرامون زمین دارد؛ اما از نظر علمی، قصه درست برعکس است؛ یعنی خورشید دور زمین نمی‌چرخد؛ بلکه زمین دور خورشید می‌گردد. همچنین معلوم است که خورشید با سیارات پیرامون خود به سوی ستاره‌ی «نسر ثابت» حرکتی انتقالی دارد. پس آفتاب، پیوسته در جریان است؛ تا نظام دنیوی بر حال خود باقی‌ست؛ تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتند، و در نتیجه، دنیا خراب و این نظام باطل شود. بعضی، «جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده‌اند». این درست نیست؛ چون خلاف ظاهر جریان است؛ زیرا واژه‌ی «جریان»، بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دلالت می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳۲).

آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه‌ی شریف، همان است که به تازگی دانشمندان کشف کرده‌اند، و آن، حرکت خورشید با مجموعه‌ی منظومه‌ی شمسی در وسط کهکشان شیری به سوی یک سمت معین و ستاره‌ی دور دست‌ست که آن را ستاره‌ی «وگا» نامیده‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۱۸۲).

بعید هم نیست که مراد از «تجری» در جمله‌ی «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»، اشاره به احوالی باشد که خورشید نسبت به ما انسان‌ها دارد، و نیز به حس ما از ظاهر این کره؛ یعنی حرکت روزانه و فصلی و سالانه‌اش. همچنین بعید نیست که مراد از جمله‌ی «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»، اشاره به حالی باشد که خورشید فی‌نفسه دارد؛ این‌که نسبت به سیاراتی که پیرامونش در حرکت‌اند، ساکن و ثابت است. پس گویا آیه می‌گوید که یکی از آیت‌های خدا برای مردم این است که خورشید در عین این‌که ساکن و بی‌حرکت است، برای اهل زمین جریان دارد، و خدای عزیز علم، با آن سکون و این حرکت، پیدایش عالم زمینی و زنده ماندن اهلیش را تدبیر فرموده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳۳).

## منزله‌های ماه چگونه است؟

خداوند در آیه‌ی ۳۹ به اختلاف منظره‌های ماه برای اهل زمین اشاره می‌کند. می‌دانیم که ماه در سی روز، به شکل‌ها و قیافه‌های مختلفی دیده می‌شود؛ چون نور ماه از خودش نیست؛ بلکه از خورشید است؛ برای همین، مانند هر کره‌ی دیگر

همیشه تقریباً نصف آن روشن است و قریب نصف دیگرش که روبه‌روی خورشید نیست، تاریک است، و این دگرگونی همچنان هست تا دوباره به وضع اولش برگردد. اگر ماه را در صورت هلالی‌اش فرض کنیم، روز به‌روز قسمت بیشتری از سطح آن که در برابر آفتاب است، به طرف زمین قرار می‌گیرد؛ تا برسد به جایی که تقریباً تمام یک طرف ماه که مقابل خورشید قرار گرفته، به طرف زمین هم قرار گیرد (ماه شب چهارده). از آن شب به بعد، دوباره رو به نقصان می‌نهد تا برسد به حالت اولش که هلال بود (تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۹). به سبب همین اختلاف که در صورت ماه پیدا می‌شود، آثاری در دریا و خشکی و در زندگی انسان‌ها پدید می‌آید؛ که در علوم مربوط بیان شده است. پس آیه‌ی شریف، تنها احوالی از آیت قمر را بیان کرده که نسبت به مردم زمین به خود می‌گیرد؛ نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید.

## تدبیر الهی خلل‌ناپذیر است

سزاوار نیست که خورشید به ماه برسد؛ یعنی چنین چیزی از خورشید سر نزنده، و مقصود این است که تدبیر الهی چیزی نیست که روزی جاری، و روزی از روزها متوقف شود؛ بلکه تدبیری دائمی و خلل‌ناپذیر است و مدت معینی ندارد تا بعد از تمام شدن آن مدت، با تدبیری نقیض نقض شود. پس معنای آیه این است که شمس و قمر همواره ملازم مسیری هستند که برایشان ترسیم شده؛ نه خورشید به ماه می‌رسد تا بدین وسیله، تدبیری که خدا با آن دو جاری کرده، مختل شود، و نه شب از روز جلو می‌افتد؛ بلکه این دو مخلوق خدا، در تدبیر، پشت سر هم قرار دارند، و ممکن نیست از یکدیگر جلو بیفتند و در نتیجه دو تا شب به هم متصل شوند یا دو تا روز به هم بچسبند.

خورشید با این قوتش وقتی به ماه نمی‌رسد، ماه به طریق اولی به خورشید نخواهد رسید، و وقتی شب که امری عدمی و طبعاً متأخر از روز است، نتواند از روز پیشی گیرد، عکسش هم معلوم است؛ یعنی روز هم از شب، یعنی از عدم خودش، پیشی نمی‌گیرد. هر یک از خورشید و ماه و نجوم و کواکب دیگر، در مسیر خاص خود حرکت می‌کنند و در فضا شناور هستند. «فلک»، همان مدارهای فضایی‌ست که هر یک از اجرام آسمانی در یکی از آن‌ها سیر می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳۴). امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «خداوند بزرگ، خورشید را قبل از ماه، و نور را پیش از ظلمت آفرید.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۸۷) -/ب



وَأَيُّهُمْ لَمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾  
وَحَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقَهُمْ  
فَلَأَصْرِحَ لَهُمْ وَلَاهُمْ يُنْقَدُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى  
حِينٍ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ  
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ  
إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ انْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ  
اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْطِعِم مِّنْ لَّوْشَاءِ اللَّهِ  
أَطَعَمَ إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٤٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا  
الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً  
تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى  
أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ  
إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ قَالُوا يُؤِيلِنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا  
هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾ إِن كَانَتْ  
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾ قَالِيَوْمَ  
لَا تَنْظُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَحْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

و این که ما فرزندان آنان را در کشتی لبریز (از سرنشین و بار) حمل کردیم، نشانه ای (دیگر) برای آنان است. ۴۱ و مرکب های دیگری مانند آن برایشان آفریدیم. ۴۲ اگر بخواهیم، آنان را (وسط دریا) غرق می کنیم. در نتیجه، هیچ فریادرسی برایشان نمی ماند و نجات نخواهند یافت. ۴۳ (آری، آنان در امنیت حرکت نمی کنند؛) مگر به سبب رحمتی از جانب ما، و برای این که تا مدتی (از زندگی دنیا) بهره مندشان کنیم. ۴۴ هنگامی که به آنان گفته می شود «خود را از آنچه (از عذاب که در آخرت) پیش رو دارید و از (فریفته شدن به) آنچه (در دنیا) پشت سر گذاشته اید، حفظ کنید تا مشمول رحمت خدا شوید» (، با بی تفاوتی پشت می کنند). ۴۵ و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان برایشان نیامد، مگر این که از آن روی گردان بودند. ۴۶ هنگامی که به آنان گفته می شود «از آنچه خدا به شما روزی

داده، انفاق کنید»، کافران به مؤمنان می گویند: «آیا به کسی غذا بدهیم که اگر خدا می خواست، (خودش) به او غذا می داد؟! شما فقط در گمراهی آشکاری به سر می برید.» ۴۷ می گویند: «اگر راست می گوید، این وعده کی فرا می رسد؟» ۴۸ آنان فقط چشم به راه يك بانگ (سهمگین) هستند که آنان را در حالی که مشغول بگو و مگو هستند، فرا می گیرد. ۴۹ در پی آن (صیحه)، نه می توانند وصیتی کنند و نه نزد خانواده (ی خود) باز می گردند. ۵۰ و (بار دیگر) در صور دمیده می شود. پس ناگاه ایشان از گورهایشان به پیشگاه پروردگارشان می شتابند. ۵۱ می گویند: «وای بر ما! چه کسی ما را از خواب مان بیدار کرد؟ این همان وعده ی (خدای) رحمان است، و پیامبران راست گفتند.» ۵۲ (برپایی رستاخیز) فقط (با) يك بانگ (آسمانی) است، و در پی آن، ناگهان همگان در پیشگاه ما احضار خواهند شد. ۵۳ پس (از برپایی قیامت، ندا می آید که) امروز به هیچ وجه ستمی به کسی نخواهد شد و فقط با کارهایتان کیفر می شوید. ۵۴

## ۴۵ - ۴۷. حق آیات الهی را رعایت کنیم

مشركان، بحسب عادت كه همیشه در باره‌ی همه‌ی آیات الهی دارند، از آن‌ها اعراض می‌کنند و از آن‌ها اثر نمی‌پذیرند؛ آیاتی كه به وسیله‌ی آن‌ها تذكر داده می‌شوند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳۷). امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «بتسید از گناهی كه در پیش روی و بین دست‌های شماست، و عقوبتی كه پشت سرتان است.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۴۱۳).

در این باره كه منظور از «ما بین ایدیكم» (آنچه پیش روی شماست) و «ما خلفكم» (آنچه پشت سر شما قرار دارد) چیست، مفسران چنین تفسیرهایی آورده‌اند: ۱. منظور از «ما بین ایدیكم»، مجازات‌های دنیا، و منظور از «ما خلفكم»، مجازات‌های آخرت است (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۹۹)؛ البته برخی عكس این معنا را قائل‌اند؛ ۲. بعضی گفته‌اند كه منظور از «پیش رو»، گناهی است كه پیشتر شده و پرهیز از آن، به معنی توبه و جبران است، و منظور از «پشت سر»، گناهی است كه بعداً می‌شود؛ ۳. برخی دیگر معتقدند كه منظور از «پیش رو»، گناهان آشكار، و «پشت سر»، به معنی گناهان پنهان است؛ ۴. گروهی، «ما بین ایدیكم» را اشاره به انواع عذاب دنیا، و «ما خلفكم» را اشاره به مرگ می‌دانند؛ در حالی كه مرگ، چیزی نیست كه پرهیز كردنی باشد (روح‌المعانی، ج ۱۲، ص ۲۸)؛ ۵. دسته‌ای دیگر نیز این دو تعبیر را كنایه از احاطه‌ی موجبات غضب و عذاب الهی دانسته‌اند كه كافران را از هر سو فرا گرفته است (فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۹۷).

## اعراض از حق تا چه حد؟

لجاجت و پافشاری این كوردلان در نادیده گرفتن آیات الهی و تعلیمات پیامبران، تا حدی است كه از همه‌ی آیات پروردگارشان روی می‌گردانند؛ نه بیان آیات انفسی در آن‌ها مؤثر است و نه شرح آیات آفاقی؛ نه تهدید و انذار، نه بشارت و نوید به رحمت الهی، و نه منطوق عقل و خرد را می‌پذیرند، نه فرمان عواطف و فطرت را. آن‌ها به كورانی می‌مانند كه نزدیک‌ترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمی‌کنند و حتی بین نور آفتاب و ظلمت و تاریکی شب فرقی نمی‌نهند.

## اعراض مالی بر اساس مسلک جبرگرای

قرآن، روی یکی از لجاجت‌ها و اعراض‌های مشركان انگشت می‌گذارد و می‌گوید: هنگامی كه به كافران گفته می‌شود كه از آنچه خدا به شما روزی کرده است، در راه او انفاق كنید، به مؤمنان می‌گویند: آیا ما کسی را اطعام كنیم كه اگر خدا می‌خواست، او را سیر می‌کرد؟ شما در گمراهی آشكارید.

همچنین می‌گویند: اگر فلانی فقیر است، لابد کاری کرده كه خدا می‌خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم، لابد عملی کرده‌ایم كه مشمول لطف خدا شده‌ایم. بنابراین، نه فقر آن‌ها و نه غنای ما هیچ‌يك بی‌حکمت نیست!؛ غافل از این كه جهان، میدان آزمایش و امتحان است: خداوند، یکی را با تنگ‌دستی و دیگری را با غنا و ثروت آزمایش می‌کند، و گاه يك انسان را در دو زمان با این دو در بوته‌ی امتحان قرار می‌دهد كه آیا هنگام فقر، اهل امانت و مناعت طبع و شکرگزاری هست یا همه را زیر پا می‌گذارد، و هنگام غنا، از آنچه در اختیار دارد، در راه خدا انفاق می‌کند یا نه.

اینان بی‌خبرند از این كه گاه نظام تكوین، چیزی را ایجاب می‌کند، و نظام تشریح، چیزی دیگر. نظام تكوین چنین ایجاب کرده كه خداوند، زمین را با تمام مواهبش در اختیار بشر قرار دهد، و آنان را در اعمال خود برای طی كردن مسیر تكامل آزاد بگذارد، و در عین حال، غریزی در او آفریده كه هر يك او را به سوی سوق می‌دهد. نظام تشریح نیز چنین ایجاب کرده كه قوانینی برای مهار غرایز، تهذیب نفوس و تربیت انسان‌ها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق قرار دهد، و انسان را كه استعداد رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی دارد، از این طریق به آن مقام منبع برساند؛ از طریق زكات، تطهیر نفوس كند؛ از طریق انفاق، بخل را از دل‌ها بزدايد؛ و فاصله‌ی طبقاتی را كه منشأ هزاران فساد در زندگی بشر است، از بین برد (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۰۱ - ۴۰۴). تخلف اراده‌ی تشریحی خداوند در مورد فقر، چنین می‌نماید كه كفار توانگر، از آنچه كه بدان مأمور شده‌اند، تمرد و عصیان می‌ورزند، و هیچ دلالتی ندارد بر این كه اراده‌ی خدا به این عمل آنان تعلق نگرفته و مؤمنین در این مدعا دروغ گفته‌اند.

این مغالطه‌ای است كه همه‌ی سنت‌های وثنیت و بت‌پرستی بر آن بنا نهاده شده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳۹)؛ همچنان كه خدای سبحان از ایشان حکایت کرده و فرموده است: «مشركان گفتند: اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدران ما، غیر او را نمی‌پرستیدیم و چیزی را بدون اجازة او حرام نمی‌کردیم! (آری)، کسانی كه پیش از ایشان بودند نیز همین كارها را می‌کردند.» (نحل/۳۵). نیز فرموده است: «به‌زودی مشركان (برای تربه‌ی خویش) می‌گویند: اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرك می‌شدیم و نه پدران ما، و نه چیزی را تحریم می‌کردیم! کسانی كه پیش از آن‌ها بودند نیز همین‌گونه دروغ می‌گفتند.» (انعام/۱۴۸). / ب



امروز، بهشتیان در سرگرمی (وصف ناپذیری) خوش و خرم اند. ۵۵ آنان و همسران شان، در سایه هایی، درون حجله ها بر تخت ها (نشسته اند و) تکیه زده اند. ۵۶ در آنجا، میوه هایی (عالی) و آنچه آرزو کنند، (در اختیار) خواهند داشت. ۵۷ (همچنین) درودی (بزرگ) که از جانب پروردگاری مهربان است (بر آنان گفته می شود). ۵۸ ای گنه کاران، امروز (از صف مؤمنان) جدا شوید. ۵۹ ای فرزندان آدم، مگر به شما سفارش نکردم که بردگی شیطان را نکنید؛ که او دشمنی آشکار برای شماست؛ ۶۰ و این که مرا بپرستید؛ که این راهی راست است؟ ۶۱ به راستی (شیطان)، جماعت انبوهی از شما را گمراه کرد. آیا عقل خود را به کار نمی گرفتید؟ ۶۲ این، جهنمی است که همواره (بدان) وعده داده می شدید. ۶۳ امروز به کيفر کفرتان وارد آن شوید و در آن بسوزید. ۶۴ امروز بر دهان هایشان مَهر (سکوت) می نهیم و دست هایشان با

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِعُونَ ﴿٥٦﴾ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ﴿٥٧﴾ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾ وَامْتَاذُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾ أَلَمْ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَبْنَءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَإِنْ أَعْبَدْتُمْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَالًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنْتُمْ بُصُرَاتٌ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَنْ نَعِمْرَهُ نُكَسِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿٦٩﴾ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

ما سخن می گوید و پاهایشان در باره‌ی آنچه می کردند، گواهی می دهد. ۶۵ اگر می خواستیم، قطعاً چشمان شان را (از صفحه‌ی صورت شان) محو می کردیم. آنگاه می خواهند (طبق معمول) از یکدیگر سبقت گیرند و راه (مشخص و همیشگی خود) را پشت سر بگذارند. پس (بدون چشم) چگونه می توانند ببینند؟ ۶۶ اگر می خواستیم، در همان جا که هستند، قطعاً چهره هایشان را به صورت هایی زشت و پلید تبدیل می کردیم، و در نتیجه، نه می توانند (از آن وضعیت) عبور کنند و نه می توانند بازگردند. ۶۷ به هر کس عمر طولانی دهیم، (وضعیت) او را در آفرینش (طبیعی اش) واژگون می کنیم (و به سمت ضعف و فراموشی می کشانیم). آیا عقل خود را به کار نمی گیرند؟ ۶۸ به او شعر نیاموختیم، و (شاعری)، سزاوار او نیست. آن (چه عرضه کرده)، فقط پند و سخنی روشنگر است که (بر او) خوانده شده است؛ ۶۹ تا هر کس را که زنده (دل) است، هشدار دهد و فرمان (عذاب) را بر کافران، ثابت و حتمی کند. ۷۰

## ۶۰ - ۶۲. ای انسان، مبدا عهد خود با خداوند را فراموش

## کنی

شیطان، سابقه‌ی دشمنی دیرینه‌ای با انسان دارد؛ از آن زمان که مأمور به سجده بر آدم شد و زیر بار نرفت و استکبار کرد. نتیجه‌اش هم این شد که از درگاه خدا رانده شد. از آن روز، با ذریه‌ی آدم نیز دشمن شد و همه را تهدید کرد. قرآن، تهدید او را چنین حکایت کرده است: «(سپس) گفت: «به من بگو، این کسی را که بر من برتری داده‌ای، به چه علت بوده است؟ اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری، همه‌ی فرزندانش جز عده‌ی کمی را گمراه و ریشه‌کن خواهم کرد.» (اسراء/۶۲). از این رو خداوند انسان را از دوستی با شیطان برحذر می‌دارد و می‌گوید که مبدا از او اطاعت کنید؛ چراکه شیطان، دشمنی آشکار است و در دشمنی کردن، خیر کسی را نمی‌خواهد. شما از غیر خداوند و کسانی که خداوند دستور داده است، نباید اطاعت کنید.

## عهد الهی با انسان چیست؟

عهد خدای متعال با بنی‌آدم که شیطان را عبادت و پرستش و اطاعت نکنند، همان عهدی است که به زبان انبیا و رسولان خود به بشر ابلاغ فرموده و تهدیدشان کرده که او را پیروی نکنند؛ مانند این پیام که فرموده است: «ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبید؛ آن‌گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.» (اعراف/۲۷)؛ و نیز فرموده است: «و شیطان، شما را (از راه خدا) باز ندارد؛ که او دشمن آشکار شماست.» (زخرف/۶۲). بعضی از مفسران اعتقاد دارند که مراد از عهد مزبور، عهدی است که خدای متعال در «عالم ذر» از انسان‌ها گرفت (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۹۶) و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»؛ لکن عهد عالم ذر، به وجهی عین آن عهدی است که خداوند در دنیا متوجه بشر کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۱۵۲-۱۵۳)؛ یعنی به آن مواردی اشاره می‌کند که انسان در زندگی دنیایی‌اش به احتیاج خود در جمیع جهات زندگی و متعلقات و لوازم و احکام وجودش پی می‌برد. محتوای آن عهد این است که خداوند، بنی‌آدم را در زمین خلق کرد و ایشان را در اقطار زمین پراکند و با توالد و تناسل، از یکدیگر متمایزشان کرد و ایشان را از محتاج بودن و مربوب بودنشان آگاه‌اند، و در نتیجه، همه به این معنا اعتراف کردند و گفتند: «آری، ما شاهدیم که تو پروردگار مایی.» (ر.ک: ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، صص ۴۰۱-۴۰۲).

## عاقبت اطاعت از شیطان، پرستش اوست

نکته‌ی بسیار اساسی در تبعیت‌ها و اطاعت‌ها این است که

انسان تا مدتی از اولیای طاغوت اطاعت می‌کند؛ لکن زمانی فرا می‌رسد او را معبود خود قرار می‌دهد. خداوند در باره‌ی یهود و نصاری می‌فرماید: «آن‌ها، دانشمندان و راهبان خود را معبودانی در برابر خدا قرار دادند؛ همچنین مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که جز به عبادت خداوند یگانه که هیچ معبودی جز او نیست، دستور نداشتند.» (توبه/۳۱).

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرموده است: «به خدا سوگند، آن‌ها (دانشمندان و راهبان)، یهود و نصاری را به عبادت خویشتن دعوت نکردند، و اگر دعوت می‌کردند، هرگز یهود و نصاری دعوتشان را اجابت نمی‌کردند؛ ولی آن‌ها حرامی را برای ایشان، حلال، و حلالی را حرام کردند، و آن‌ها پذیرا شدند، و به این ترتیب، بدون توجه آنان را پرستیدند.» (نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۰۹). امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: «کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند، او را پرستیده است.» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۱). امام باقر علیه السلام نیز فرموده است: «کسی که به سخنگویی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد)، او را پرستیده! اگر ناطق، حکم خدا را بگوید، خدا را پرستیده، و اگر از سوی شیطان سخن بگوید، شیطان را پرستیده است.» (همان).

آیا از دشمن سرسختی چون شیطان که اطاعتش ممکن است هر لحظه انسان را به عبادت و پرستش وادارد، همچنان که با بسیاری از انسان‌ها چنین کرده است، می‌توان غفلت کرد؟ به هر حال، عقل سلیم ایجاب می‌کند که انسان از چنین دشمن خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمی‌کند و قربانیانش در هر گوشه و کناری بر خاک هلاکت افتاده‌اند، سخت برحذر باشد و آنی به دام غفلت نیفتد (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۲۸).

امیر بیان، علی علیه السلام، در همین مورد می‌فرماید: «ای بندگان خدا، از این دشمن خدا برحذر باشید. مبدا شما را به بیماری خویش (کبر و غرور) مبتلا کند و با ندای خود، شما را به حرکت در آورد و با لشکریان سواره و پیاده‌اش شما را جلب کند. به جان خودم سوگند، او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله‌ی کمان گذاشته، و آن را با قدرت و شدت تا سرحد توانایی کشیده، و از نزدیک‌ترین مکان، شما را هدف قرار داده! همو گفته است: پروردگارا، چون مرا اغوا کرده‌ای، زرق و برق زندگی را در چشم آن‌ها جلوه می‌دهم، و همه‌ی آن‌ها را اغوا خواهم کرد؛ در حالی که خداوند سبب گمراهی‌اش نبود؛ بلکه هوای نفسش او را گمراه کرد.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲). / ب



أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُمْ فِيهَا مَنَافِعَ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُبْصِرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحِزُّكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

سُورَةُ الْيَسَاءِ ﴿١٨٢﴾

آیا توجه نکردند که ما از آنچه با دستان (قدرت) خویش ساخته ایم، برای آنان چهارپایانی آفریده ایم، و بدین ترتیب، آنان، مالک آن چهارپایان شده اند؟ ۷۱ و چهارپایان را برای انسان ها رام کردیم. و در نتیجه، برخی از آن ها، مرکب سواری آنان هستند، و (انسان ها) از (گوشت) بعضی از آن ها می خورند؛ ۷۲ و در آن ها، منافی (دیگر) و (نیز از شیرشان) نوشیدنی هایی دارند. آیا سپاس نمی گزارند؟ ۷۳ آنان، به جای «الله»، خدایانی را انتخاب می کنند تا مگر مشمول یاری (آن ها) شوند؛ ۷۴ (در حالی که آن معبودان، توان یاری آنان را ندارند. و مشرکان، برای معبودان، سپاهیان (پیرو) هستند که (برای محاسبه) احضار خواهند شد. ۷۵ بنابراین، سخن (شرك آلود) آنان، تو را غمگین نکند؛ (چه این که) ما از آنچه پنهان می کنند و از آنچه آشکار می کنند، آگاه ایم. ۷۶ آیا انسان توجه نمی کند که ما او را از نطفه ای (بی ارزش)

آفریدیم؛ سپس او ناگاه (در برابر ما) ستیزه جویی آشکار می شود؟ ۷۷ و (به خیال خودش) برای ما سخنی (عجیب) را بیان کرد و آفرینش (نخستین) خود را از یاد برد؛ گفت: «چه کسی به این استخوان ها که پوسیده شده، جان می بخشد؟!» ۷۸ بگو: همان کس که نخستین بار آن را آفرید، (دوباره) زنده اش می کند. (آری، او هر (نوع) آفرینشی را می داند؛ ۷۹ همو که برایتان از درختان سبز (و مرطوب مرخ و عفار)، آتشی (سوزان) پدید آورد. پس (با مالیدن برگ های این دو درخت به یکدیگر،) ناگاه آتش می آفریزد. ۸۰ آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، نمی تواند مانند آن ها را بیافریند؟ چرا؛ اوست که بسیار می آفریند و بسیار داناست (و همه چیز را) به خوبی می داند. ۸۱ حال و وضعیت او در هنگامی که خواستار (پدید آمدن) چیزی باشد، فقط این است که به آن می گوید «موجود باش»، پس (آن)، موجود می شود. ۸۲ پس بسیار پاك و منزه است کسی که فرمانروایی مطلق همه چیز، تنها به دست اوست و فقط به پیشگاه او بازگردانده خواهید شد. ۸۳

سوره ی صافات (در مکه نازل شده است) مرکز طبع و نشر قرآن کریم

## ۷۸ - ۸۲. اراده‌ی خداوند در اعاده‌ی مثل انسان در قیامت

## اعاده‌ی عین یا مثل انسان در قیامت

انسان، موجودی مرکب از نفس و بدن است، و بدن انسان در دنیا دست‌خوش تحلیل و دگرگونی‌ست و پیوسته اجزای آن تغییر می‌کند، و چون هر مرکبی با نابودی يك جزءاش نابود می‌شود، در نتیجه، انسان، در هر آن، غیر از انسان قبل است، و این شخص، آن شخص نیست؛ در حالی که شخصیتش همان است. این بدان علت است که روح آدمی، شخصیت انسان را در همه‌ی لحظات حفظ می‌کند؛ چون روح آدمی، مجرد و منزله از ماده است، و تغییرات، ناشی از ماده است. باز به همین علت، روح، از مرگ و فنا ایمن است.

از کلام خدای متعال هم استفاده می‌شود که نفس آدمی با مردن بدنش نمی‌میرد و همچنان زنده و محفوظ است؛ تا روزی که به سوی خدای متعال برگردد (سجده/۱۱). پس بدنی (بدن مادی) که بعد از مرگ، کالبد آدمی می‌شود، وقتی با بدن قبل از مرگش مقایسه شود، مثل آن بدن خواهد بود و نه عین آن؛ ولی انسان صاحب بدن جدید، وقتی با انسان صاحب بدن قدیم مقایسه شود، عین آن خواهد بود و نه مثل آن؛ برای این که آن روحی که وحدت بدن قبل از مرگ را در تمامی مدت عمر حفظ می‌کرد، همین روحی‌ست که بعد از مرگ در کالبد جدید درآمده؛ همچنان که بدن‌های متعدد قبل از مرگ، به سبب یکی بودن روح، یکی بود. پس بدن‌های بعد از مرگ و قبل از مرگ هم به علت یکی بودن روح، یکی هستند و عین هم‌اند؛ در عین این که کالبد آن‌ها، مثل هم است، و چون استبعاد مشرکان از زنده شدن استخوان‌های پوسیده، به استبعاد از خلقت بدنی جدید (بدن مادی جدید) و نه استبعاد از نفس و روحی جدید باز می‌گردد، خدای سبحان، در پاسخ آن استبعاد، امکان خلقت مثل آنان را ثابت کرد و متعرض برگشت عین آنان نشد؛ در حالی که در جای دیگر (احقاف/۳۲)، خلقت عین آن بدن را نیز ثابت کرده است؛ چون خلق شدن عین انسان بعد از مرگ، وقتی صورت می‌گیرد که روح ایشان که نزد خدا محفوظ است، به بدن‌های جدیدشان متعلق شود؛ یا در راستای همین تعلق مزبور، عین انسان‌های موجود در دنیا دوباره موجود شوند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۶۹).

پروردگار چگونه چیزی را به وجود می‌آورد؟

خداوند در ایجاد هر چیزی که ایجاد آن را اراده کند، غیر از

ذات خود، به هیچ سبب دیگری نیازمند نیست؛ بدین معنی که نه آن سبب مستقلاً آن چیز را به وجود می‌آورد، و نه خدا را در ایجاد آن کمک می‌کند یا مانعی را از سر راه خدا برمی‌دارد. بنابراین وقتی چیزی در موقف تعلق اراده‌ی خدا قرار بگیرد، شأن خدا این است که به آن چیز بگوید باش، و آن موجود شود. خداوند، به آن چیز با کلمه‌ی «کن» خطاب می‌کند، و این هم واضح است که در این میان، لفظی نیست که خدا به آن تلفظ کند؛ وگرنه تسلسل پیش می‌آید؛ برای این که خود لفظ هم چیزی‌ست که بعد از اراده کردن، تلفظ دیگری می‌خواهد. باز آن تلفظ هم چیزی از چیزهاست که محتاج به اراده و تلفظ دیگری‌ست. همچنین در این میان، مخاطبی هم که دارای گوش باشد و خطاب را با دو گوش خود بشنود و از در امتثال موجود شود، در کار نیست؛ برای این که اگر مخاطب وجود داشته باشد، دیگر احتیاج به ایجاد ندارد. پس کلام موجود در آیه‌ی شریف، کلامی تمثیلی بدین معناست که افاضه‌ی وجود از ناحیه‌ی خدا به هر چیزی که موجود می‌شود، به جز ذات متعال خدا، به هیچ چیز دیگر احتیاج ندارد، و چون ذات خداوندی هستی‌اش را اراده کند، بدون تخلف و درنگ موجود می‌شود.

برخی مفسران (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۲۳، ص ۵۶) گفته‌اند: از ظاهر آیه برمی‌آید که در ایجاد هر موجودی، لفظی در کار است، و آن، لفظ «کن» است که خدا آن را می‌گوید، و چون شئون خداوند، ماورای فهم بشری‌ست، توصیه می‌کنیم که اصلاً در این مقوله سخنی نگویید و خصوصت نکنید؛ اما این تلقی غلط است؛ زیرا هرچند شئون خدای متعال، ماورای فهم بشری‌ست، این حقیقت نباید باعث شود که حجت‌های عقلی و قطعی به‌کلی باطل شود؛ زیرا در آن صورت، اصول معارف دینی بی‌اعتبار می‌شود و راهی برای این که مطمئن شویم که قرآن کتابی آسمانی‌ست، و معارفی که آورده، همه صحیح و درست است، باقی نمی‌ماند. آیا جز این است که این مطالب همه با حجت‌های عقلی اثبات می‌شود؟ و مگر جز این است که حجیت خود کتاب و سنت و هر دلیل دیگر هم با عقل اثبات می‌شود؟ آن وقت چگونه ممکن است يك آیه از قرآن یا يك حدیث، حجیت عقل را که اثبات‌کننده‌ی حجیت آن است، از کار بیندازد و بی‌اعتبار معرفی کند؟ هرگز ممکن نیست؛ چون در این صورت، آن آیه و آن حدیث، قبل از ابطال حجیت عقل، حجیت خودش را ابطال کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۷۰-۱۷۲). / ب

مرکز طبع و نشر قرآن کریم





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصّٰفّٰتِ صَفًّا ۱۱ فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا ۱۲ فَالتّٰلِیٰتِ ذِكْرًا ۱۳  
 اِنَّ اِلٰهَكُمۡ لَوٰاِحِدٌ ۱۴ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَرَبُّ  
 الْمَشَارِقِ ۱۵ اِنَّا زَیْنًا السَّمٰءِ الدّٰنِیٰنِ بِنَةِ الْكَوٰكِبِ ۱۶ وَحِفظًا  
 مِنْ كُلِّ شَیْطٰنٍ مَّارِدٍ ۱۷ لَا یَسْمَعُونَ اِلَى الْمَلَائِیَةِ الْاَعْلٰی وَیَقْذِفُونَ مِنْ  
 كُلِّ جَانِبٍ ۱۸ دُحُوْرًا وَّهُمْ عَذٰبٌ وَّاصِبٌ ۱۹ اِلَّا مَنْ خَطَفَ  
 الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَہَابٌ ثٰوِیْبٌ ۲۰ فَاسْتَفْتٰہِمۡ اَہْمۡ اَشَدُّ خَلْقًا اَمْ  
 مَنْ خَلَقْنَا اِنَّا خَلَقْنٰہُمْ مِنْ طِیْنٍ لَّا زِبٍ ۲۱ بَلۡ عَجِبْتَ وَیَسْخَرُونَ  
 ۲۲ وَاِذَا ذُكِّرُوا لَا یَذْكُرُونَ ۲۳ وَاِذَا رَاوۡا اٰیةً یَسْتَسْخِرُونَ ۲۴  
 وَقَالُوۡا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۲۵ اءَاذَمْتَنَا وَكُنَّا تَرٰبًا وَعِظَامًا اِنَّا  
 لَمَبْعُوْثُونَ ۲۶ اَوْ اَبَاوُنَا الْاَوَّلُونَ ۲۷ قُلۡ نَعَمۡ وَاَنْتُمْ دٰخِرُونَ ۲۸  
 فَاِنَّمَا هِیَ زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ فَاِذَا هُمْ یَنْظُرُونَ ۲۹ وَقَالُوۡا یٰوٰیِلَنَا هٰذَا  
 یَوْمُ الدّٰنِیۡنِ ۳۰ هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِیۡ كُنْتُمْ بِہِ تَكْذِبُونَ ۳۱  
 اَحْسَرُوا الَّذِیْنَ ظَلَمُوا وَاَزٰوَجَهُمْ وَمَا كَانُوۡا یَعْبُدُونَ ۳۲ مِنْ دُوۡنِ  
 اللّٰهِ فَاھْدُوْہُمْ اِلَى صِرَاطِ الْجَحِیْمِ ۳۳ وَقَفُوْہُمْ اِنْتِہٰمۡ مَسْئُوۡلُونَ ۳۴

به نام خداوند بخشندهی مهربان  
 سوگند به آنان که (برای نازل کردن وحی)  
 به خوبی صف بسته اند؛ ۱ و پس از آن،  
 (شیاطین را از دخالت در وحی) به شدت  
 می رانند؛ ۲ و پس از آن، سخنی (ارزشمند) را  
 (بر پیامبر) می خوانند؛ ۳ که قطعاً معبود شما،  
 یکی است؛ ۴ مالک و صاحب اختیار آسمان ها  
 و زمین، و آنچه بین آن دو است، و مالک  
 و صاحب اختیار مکان هایی که خورشید از  
 آن ها سر بر می آورد؛ ۵ ما آسمانی را که  
 (به زمین) نزدیک تر است، به زیور ستارگان  
 آراستیم. ۶ و بی شک آن را از (ورود) هر  
 شیطان سرکشی حفظ کردیم. ۷ (در نتیجه)  
 نمی توانند به (سخنان) بزرگان (عالم) بالاتر  
 گوش دهند، و برای این که (از آنجا) رانده  
 شوند، از هر طرف سنگ باران می شوند، و  
 (در قیامت نیز) عذابی همیشگی خواهند  
 داشت؛ ۸ و ۹ مگر کسی که یک بار  
 دزدانه به سخنی گوش دهد (و فرار  
 کند) که بلافاصله شهابی آتشین و  
 سوراخ کننده تعقیب اش می کند. ۱۰ پس  
 از این (آگاهی)، از آنان بپرس که آیا  
 آفرینش آنان سخت تر است یا موجوداتی

(دیگر) که (آن ها را نیز) ما آفریده ایم. ما انسان ها را از گلی چسبیده آفریده ایم. ۱۱ نکته ی دیگر این که  
 تو (از انکارشان) در شگفت مانده ای و آنان (در پاسخ دعوت، تو را) مسخره می کنند؛ ۱۲ و هنگامی که  
 پند داده می شوند، پند نمی گیرند؛ ۱۳ و زمانی که نشانه ای (معجزه آسا) می بینند، به مسخره می گیرند؛ ۱۴  
 و می گویند: «این فقط جادویی آشکار است؛ ۱۵ آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان شدیم، به راستی  
 (دوباره) زنده می شویم؟؛ ۱۶ آیا اجداد و نیاکان مان (نیز همین طور)؟»؛ ۱۷ بگو: «آری، (زنده می شوید و)  
 با خاکساری و ذلت (به محشر روان خواهید شد). ۱۸ (زنده کردن مردگان را برای خدا سخت نشمارید؛)  
 چه این که (وقوع) آن فقط (با) یک بانگ است، و پس از آن، ناگهان (برمی خیزند و با حیرت) نگاه  
 می کنند؛ ۱۹ و می گویند: «وای بر ما! این روز جزاست!»؛ ۲۰ (آنگاه از سوی خدا ندا می آید): «این، (همان)  
 روز داور است که همواره آن را دروغ می شمردید. ۲۱ (ای فرشتگان)، ستم کاران و هم ردیفان شان و آنچه را  
 که به جای خدا می پرستیدند، گرد آورید و آن ها را به راه جهنم راه نمایی کنید؛ ۲۲ و ۲۳ آنان را نگه دارید  
 که باید بازخواست شوند؛ ۲۴

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

## ۱ - ۴. متصدیان وحی کیاناند و قسم بدانها از چه روست؟

خداوند، در آغاز این سوره، به نام سه گروه سوگند یاد کرده است. البته این سوگندها، چند نکته‌ی گفتنی دارد:

۱. چرا سوگند؟ الف - خداوند همیشه به امور پرارزش و مهم سوگند می‌خورد. بنابراین، سوگندهای قرآن، دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آنها سوگند یاد شده، و همین کار، سبب اندیشه‌ی هر چه بیشتر در چیزی می‌شود که سوگند به آن یاد شده است؛ اندیشه‌ای که انسان را با حقایق تازه آشنا می‌کند؛ ب - سوگند همیشه برای تأکید است، و دلیل بر این که اموری که برای آن سوگند یاد شده، از امور کاملاً جدی و مؤکد است؛ ج - هر گاه گوینده، سخن خود را قاطعانه بیان کند، از نظر روانی، در قلب شنونده بیشتر اثر می‌گذارد؛ در اینجا، مؤمنان را قوی‌تر، و منکران را نرم‌تر می‌کند.

۲. سوگند به چه گروه‌هایی؟ صافات، جماعتی است که افراد آن در صفی منظم قرار داشته باشند. زاجرات، بدین معناست که کسی را با تهدید به مذمت یا تنگ، از کاری یا راهی منصرف کنی. تالیات نیز به معنای تلاوت‌کنندگان است.

### احتمالاتی در مورد این سه طایفه

۱. مراد از صافات، جماعتی از مؤمنان است که در نماز و جهاد به صف می‌ایستند. مراد از زاجرات، مؤمنانی هستند که صدای خود را در هنگام تلاوت قرآن بلند می‌کنند، و بدین وسیله، مردم را از منهیات زجر و نهی می‌کنند. مراد از تالیات نیز جماعت قاریان قرآنند که آن را در نماز می‌خوانند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۵۳-۴۵۵).

۲. صافات، گروه‌هایی هستند که برای اجرای فرمان الهی در عالم هستی به صف ایستاده و آماده‌اند. زاجرات، گروه‌هایی از فرشتگان هستند که انسان‌ها را از معاصی و گناه باز می‌دارند و وسوسه‌های شیاطین را در قلوب آنها خنثی می‌کنند، یا مأمور ابرهای آسمان‌اند و آنها را به هر سو می‌رانند و آماده‌ی آبیاری سرزمین‌های خشک می‌کنند. و سرانجام تالیات، گروه‌هایی از فرشتگان هستند که آیات کتب آسمانی را هنگام نزول وحی بر پیامبران می‌خوانند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۸).

۳. مراد از این سه طایفه (صافات و زاجرات و تالیات)، سه طایفه از ملائکه هستند که مأمور نازل کردن وحی بودند و راه این کار را از مداخله‌ی شیطان‌ها ایمن می‌کردند و آن را به پیغمبران یا خصوص پیامبر اسلام محمد ﷺ می‌رساندند. این معنا، از آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره‌ی جن نیز استفاده می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۸۰-۱۸۱).

### متصدی نزول وحی کیست؟

اگر احتمال سوم را بپذیریم، ممکن است گفته شود که قرآن

کریم، نزول وحی را تنها به جبرئیل نسبت داده و فرموده است: «آنها می‌گویند: چون فرشته‌ای که وحی را بر تو نازل می‌کند، جبرئیل است، و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی‌آوریم.» (بقره/۹۷)؛ همچنین فرموده است: «روح‌الامین آن را نازل کرده است ... بر قلب (پاک) تو، تا از اندازکنندگان باشی.» (شعراء/۱۹۳-۱۹۴)؛ در حالی که مطابق احتمال مذکور، گروه‌هایی از فرشتگان، متصدی وحی‌اند.

در پاسخ می‌گوییم که این کلام، منافاتی با احتمال ما ندارد؛ برای این که ملائکه‌ی صافات و زاجرات و تالیات، کمک‌کار جبرئیل‌اند. پس اگر بگوییم این سه طایفه، وحی را نازل می‌کنند، باز در حقیقت جبرئیل نازل کرده؛ همچنان که خود قرآن در جای دیگر فرموده است: «در الواح پرارزشی ثبت است؛ الواحی والا قدر و پاکیزه، به دست سفیرانی والا مقام و فرمان‌بردار و نیکوکار.» (عبس/۱۳-۱۶). قرآن همچنین از همان فرشتگان حکایت می‌کند که گفتند: «(پس از تأخیر وحی، جبرئیل به پیامبر عرض کرد:) ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی‌شویم.» (مریم/۶۴). پس معلوم می‌شود که متصدی آوردن وحی، يك نفر نیست. و نیز گفتند: «و ما همگی (برای اطاعت فرمان خداوند) به صف ایستاده‌ایم و ما همه تسبیح‌گوی او هستیم.» (صافات/۱۶۵-۱۶۶). این که قرآن در جایی وحی را تنها به جبرئیل نسبت می‌دهد و در جایی دیگر به جماعتی از ملائکه، منافات ندارد و نظیر این است که يك جا قبض ارواح را به ملک‌الموت (سجده/۱۱) و در جایی دیگر به فرشتگانی فرستاده از ناحیه‌ی ملک‌الموت نسبت می‌دهد (انعام/۶۱). این بدان جهت است که اینان اعوان و انصار ملک‌الموت‌اند، و ملک‌الموت، رئیس ایشان است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۱۸۲).

حضرت علی رضی الله عنه در باره‌ی این فرشتگان می‌فرماید: «گروهی از آنان، در صفوفی که از هم پراکنده نمی‌شود، قرار دارند؛ همواره تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند؛ هیچ‌گاه چشمانشان را خواب نمی‌پوشاند و عقولشان گرفتار سهو و نسیان نمی‌شود؛ سستی بدن، دامان آنها را نمی‌گیرد و غفلت نسیان بر آنان عارض نمی‌شود. گروهی از آنان، امنای وحی خدا و زبان‌هایش به سوی پیامبران‌اند.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱).

### حکمت قسم‌های سه‌گانه

خداوند، به سبب شرافتی که در مخلوقات است، چون مخلوق‌اند و خدا قیوم آنهاست که خود منبع و سرچشمه‌ی همه‌ی شرافت‌ها و ارزش‌هاست، بدان‌ها قسم یاد می‌کند. خداوند می‌خواهد بفرماید به آنچه ذکر شد، سوگند که معبود شما انسان‌ها یکی‌ست، و این کلامی است که دلیل خود را همراه دارد؛ چرا که خداوند، تدبیر تمام عالم را بر عهده دارد و با تصرف در کائنات اعم از اهل آسمان و زمین و ...، وحی را از طریق فرشتگان متصدی نزول وحی به پیامبر خود می‌رساند. اب



مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ ﴿۱۵﴾ بَلْ هُمْ يَوْمٌ مُّسْتَسْلِمُونَ ﴿۱۶﴾ وَأَقْبَلَ  
 بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱۷﴾ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ  
 ﴿۱۸﴾ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹﴾ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ  
 بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ ﴿۲۰﴾ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَأَنذَرْتُمْ  
 ﴿۲۱﴾ فَأَعْوَبْنَاكُمْ أَنَا كُنَّا غَوِينَ ﴿۲۲﴾ فَأَنهَمُ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ  
 مُشْتَرِكُونَ ﴿۲۳﴾ إِنَّا كَذَلِكْ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿۲۴﴾ أَنهَمُ كَانُوا إِذَا قِيلَ  
 لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۲۵﴾ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوَاءِ الْهَيْتِنَا  
 لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿۲۶﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۷﴾ إِنَّكُمْ  
 لَأَنذَرْتُمُو الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۲۸﴾ وَمَا تُحْزِنُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۹﴾  
 ﴿۳۰﴾ الْأَعْبَادَ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿۳۱﴾ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿۳۲﴾  
 فَوَاكِهِ وَهَمٌّ مَكْرَمُونَ ﴿۳۳﴾ فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ ﴿۳۴﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّتَقَابِلِينَ  
 ﴿۳۵﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ ﴿۳۶﴾ بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ  
 ﴿۳۷﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ ﴿۳۸﴾ وَعِنْدَهُمْ قَصْرَاتُ  
 الطَّرْفِ عِينٌ ﴿۳۹﴾ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكُونٌ ﴿۴۰﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ  
 بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۱﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿۴۲﴾

چه شده که یکدیگر را یاری نمی‌کنید؟! (۲۵)  
 (دیگر از تکبر و لجاجت‌شان خبری نیست؛)  
 بلکه آنان امروز (کاملاً) تسلیم‌اند. (آنگاه) (۲۶)  
 پرس و جوکنان به یکدیگر رو می‌کنند. (۲۷)  
 می‌گویند: «این شما بودید که همواره  
 سراغ ما می‌آمدید و ما را از خیر و نیکی  
 باز می‌داشتید.» (۲۸) (آنان) پاسخ می‌دهند:  
 «(این‌طور نیست؛) بلکه شما (خودتان)  
 ایمان نداشتید؛ (۲۹) و ما هیچ تسلطی بر شما  
 نداشتیم؛ بلکه شما، افرادی سرکش بودید؛ (۳۰)  
 بدین سبب، سخن پروردگاران (در باره‌ی  
 گمراه شدن گمراهان)، بر ما (نیز) قطعی  
 شد. یقیناً ما (عذاب را) خواهیم چشید؛ (۳۱)  
 (شما نیز سرکشی کردید.) در نتیجه، ما (هم)  
 شما را (که به دعوت ما پاسخ مثبت دادید)،  
 گمراه کردیم؛ زیرا خودمان گمراه بودیم (و  
 پیروی از ما، نتیجه‌ای جز این نداشت).»  
 (۳۲) در نتیجه، آنان امروز در عذاب (الهی)  
 شریک‌اند. (۳۳) ما با گنه‌کاران بدین‌سان رفتار  
 می‌کنیم. (۳۴) آنان این‌گونه بودند که وقتی به

ایشان گفته می‌شد «هیچ خدایی جز الله نیست»، (از قبول آن) تکبر می‌ورزیدند؛ (۳۵) و می‌گفتند: «آیا به‌راستی  
 ما به سبب شاعری دیوانه (باید) خدایان‌مان را رها کنیم؟» (۳۶) (او شاعری دیوانه نیست؛) بلکه حق را آورده و  
 فرستادگان (خدا) را راستگو شمرده است. (۳۷) بی‌شک شما عذاب دردناک را می‌چشید؛ (۳۸) و فقط با کارهایی که  
 می‌کردید، کیفر خواهید شد. (۳۹) البته بندگان خالص‌شده‌ی خدا، (آتش را نخواهند چشید)؛ (۴۰) آنان، روزی معینی  
 دارند؛ (۴۱) یعنی غذاهایی لذیذ، و در آن حال، در باغ‌هایی (از بهشت) پرنعمت احترام می‌شوند؛ (۴۲) و (۴۳) در حالی  
 که روبه‌روی یکدیگر، بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند. (۴۴) جامی لبریز از شراب جاری (در بهشت)، دورشان گردانده  
 می‌شود؛ (۴۵) که سفید است و برای نوشندگان بس لذت‌بخش است. (۴۶) نه تباهی و هلاکت در (پی نوشیدن) آن است  
 و نه از (آشامیدن) آن مست می‌شوند. (۴۷) و نزد آنان، زنانی با چشمانی درشت و زیبا حضور دارند که نگاه‌های خود  
 را (جز همسران‌شان، از دیگران) فرو می‌افکنند؛ (۴۸) گویی (از لطافت و سفیدی) همچون تخم‌هایی هستند که (در  
 زیر بال و پر پرندگان) پنهان شده‌اند (و دست هیچ انسانی به آنان نرسیده است). (۴۹) آنگاه پرسش‌کنان به یکدیگر  
 رو می‌کنند. (۵۰) شخصی از آنان (یعنی بهشتیان) می‌گوید: «من (در دنیا) هم‌نشینی داشتم. (۵۱)

خداوند فرموده است: «بر بندگان تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند، و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست.» (حجر/۴۲-۴۳).

در نهایت، این دو طایفه، در عذابی که از ناحیه‌ی ظلم و جرم به ایشان می‌رسد، سهیم و شریک‌اند، و این عذاب، نتیجه‌ی استکباری‌ست که در دنیا ورزیدند (ترجمه‌ی میزان، ج ۱۷، صص ۲۰۰-۲۰۳)؛ هرچند این اشتراک در عذاب، به معنای تساوی آن نیست (روح‌المعانی، ج ۲۳، ص ۸۳).

#### مبنای اغواپذیری، طغیان است

پیشوایان اغواگر، به‌صراحت به تابعان خود گفتند: عامل نفوذ ما در شما، همان روح طغیانگری شما بود. این طغیانگری، زمینه‌های اثرپذیری شما از اغواگری ما را فراهم کرد، و ما توانستیم انحرافات خود را از این طریق به شما منتقل کنیم. توجه به معنی دقیق «اغوا» که از ماده‌ی «غی» است، نکته را روشن‌تر می‌کند؛ زیرا غی، به معنی جهلی‌ست که از اعتقاد فاسد سرچشمه می‌گیرد (مفردات، ص ۶۲۰). این پیشوایان گمراه، از حقایق هستی و زندگی بی‌خبر ماندند، و این جهل و اعتقاد فاسد را به پیروان خود که روح طغیان در برابر فرمان خدا داشتند، منتقل کردند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۳).

ریشه‌ی تمام انحرافات آن‌ها، تکبر و خودبرتربینی و زیر بار حق نرفتن و بر سر سنت‌های غلط و تقلید باطل اصرار و لجاجت ورزیدن و به همه چیز غیر از آن با دیده‌ی تحقیر نگریستن بود. نقطه‌ی مقابل روح استکبار، همان خضوع و تسلیم در برابر حق است که اسلام حقیقی نیز همین است و بس. آن استکبار، مایه‌ی تیره‌روزی، و این خضوع و تسلیم، خمیرمایه‌ی سعادت است (همان، ص ۴۶).

خداوند، علت طغیان این گروه از انسان‌ها را این می‌داند که آنان خود را از پروردگار خود بی‌نیاز تلقی می‌کنند (علق/۷۶)؛ پروردگاری که به آنان انعام کرده، و با انعام خود، سراپای وجود آنان را پوشانده است؛ در حالی که آنان نعمت‌های بی‌شمار او را کفران می‌کنند. علت این انحراف، آن است که انسان به خود و هواهای نفسانی خود می‌پردازد و دل به اسباب ظاهری برای تحقق اهدافش می‌بندد، و در نتیجه، از پروردگارش غافل می‌شود و دیگر به هیچ وجه خود را محتاج او نمی‌بیند؛ چون اگر خود را محتاج او می‌دید، همین احتیاج و آوارش می‌کرد که به یاد او بیفتد و او را ولی نعمت‌های خود بداند و شکر نعمت‌هایش را به جای آورد. نتیجه‌ی این انحراف نیز این است که در آخر خدا را به کلی فراموش می‌کند و سر به طغیان برمی‌دارد (ترجمه‌ی میزان، ج ۲۰، ص ۵۵۰). /

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

#### ۲۵ - ۳۵. رهبران و پیروان، جایگاه خود را نیک بشناسند

ای مستکبران، شما را چه شده که در قیامت، نه یکدیگر را یاری می‌کنید و نه مانند دنیا استکبار می‌ورزید؟ می‌دانید چرا چنین نمی‌کنید؟ زیرا امروز تسلیم شده‌اید و دیگر برایتان کبری باقی نمانده تا تکبر کنید. استکبار شما در دنیا باعث شده بود که از هر حقی روی گردانید؛ چه اعتقاد حق و چه عمل حق و صالح. این روگردانی شما هم به دو علت بود: یکی، کبر ورزیدن، و یکی هم پشت‌گرمی به داشتن یاران و کمک‌کاران.

#### پیروی کورکورانه، باطل است

خداوند، حجت بلیغ خود بر بشر را با ارسال رسل و انزال کتب و خلقت عقل تمام کرد. پس اگر انسان، این رسولان ظاهری و باطنی را معطل گذاشت و زمام هدایت و راه‌بری خود را به ناآگاهان سپرد، روز قیامت هیچ توجیه و بهانه‌ای برای اعمال خود در دنیا نخواهد داشت.

خداوند از آینده‌ی عمل تابعان و متبوعان چنین خبر می‌دهد: پیروان به رؤسای خود خواهند گفت که چرا ما را به کفر کشاندید. شما بر آنچه به ما می‌گفتید، عنوان خیر و سعادت نهاده بودید (یا از در دین‌دوستی یا قهر و غلبه وارد می‌شدید) (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۴۷۲)؛ اما در اصل، بین ما و خیر و سعادت‌مان حایل می‌شدید، و ما گمراه شدیم.

متبوعان اما می‌گویند: ۱- شما چرا به حرف ما گوش کردید؟ مگر ما شما را مجبور کردیم؟ جرم شما، به سوء اختیارتان مستند است؛ ۲- شما اصلاً ایمانی نداشتید؛ نه این که ما ایمان شما را گرفته باشیم؛ ۳- بر فرض که شما ایمان داشته‌اید، ما ایمان شما را به‌زور از شما سلب نکردیم؛ ۴- سبب هلاکت شما، صرف نداشتن ایمان نبود؛ که اگر ما ایمان را از شما سلب کردیم، علت هلاکت شما بوده باشیم؛ بلکه علت اصلی این بود که شما مردمی طاعی بودید؛ همان‌طور که ما هم مردمی متکبر و طاعی بودیم. پس ما و شما هر دو دست به دست هم دادیم و یکدیگر را بدبخت کردیم و راه رشد را رها کرده، راه ضلالت را پیمودیم، و کلمه‌ی عذاب بر ما حتمی شد؛ کلمه‌ای که خدا قضای آن را رانده و فرموده بود: «بی‌گمان (در آن روز)، جهنم، کمینگاهی بزرگ و محل بازگشتی برای طغیانگران است.» (نبا/۲۱-۲۲). نیز فرموده بود: «اما آن کسی که طغیان کرده و زندگی دنیا را مقدم داشته، بی‌گمان دوزخ جایگاه اوست.» (نازعات/۳۷-۳۹). در حقیقت، سلطنت و قدرتی که سردمداران دنیا به دست می‌آورند، به دست همین تابعین برایشان فراهم می‌شود. پس خود تابعین و ملت‌ها، سلطانی را بر خود مسلط می‌کنند، و با این طغیان، مسیر گمراهی و جهنم را بر خود می‌کشایند؛ همان‌طور که



يَقُولُ أَيْنَ نَكَ لِمَنِ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾ أَيْنَ مَا كُنَّا تَرَابًا وَعِظَامًا  
 أَيْنَ مَا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾ فَاطَّلَعَ فَرَءَهُ فِي  
 سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لِتَرُدِّينَ ﴿٥٦﴾ وَلَوْلَا نِعْمَةُ  
 رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾ أَمْ أَمْخِنُ بِمِيتَتَيْنِ ﴿٥٨﴾ الْإِمْتِنَانَا  
 الْأُولَىٰ وَمَاخِنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿٥٩﴾ إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾  
 لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾ أَذَلِكْ خَيْرٌ نَزْلًا أَمْ شَجَرَةُ  
 الزَّقْوَمِ ﴿٦٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ  
 تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ  
 ﴿٦٥﴾ فَاتَّهَمُوا لَأَكُونَ مِنْهَا فَمَا لَيُونٌ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ  
 عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾  
 إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾ فَهُمْ عَلَىٰ آثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾  
 وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ  
 مُنذِرِينَ ﴿٧٢﴾ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ ﴿٧٣﴾  
 إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٧٤﴾ وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعَمْ  
 الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

(به من) می گفت: «آیا به راستی تو (زنده) شدن مردگان را) باور می کنی؟؛ ۵۲ آیا زمانی که می میریم و خاک و استخوانی می شویم، آیا به راستی (دوباره زنده شده)، جزا داده خواهیم شد؟» ۵۳ (آن شخص بهشتی) می گوید: «آیا شما (به دوزخ) سر می کشید (تا از او خبری بگیرید)؟» ۵۴ آنگاه (به دوزخ) سر می کشد؛ پس او را در وسط دوزخ می بیند. ۵۵ (به او) می گوید: «به خدا سوگند که نزدیک بود مرا هلاک کنی؛ ۵۶ و اگر لطف و عنایت پروردگارم نبود، قطعاً من (نیز در دوزخ) احضار می شدم.» ۵۷ و پس (از آن، به دوستانش رو می کند و می گوید): «آیا ما جز مرگ نخستین (خود) در دنیا، دیگر نمی میریم و عذاب نخواهیم شد؟؛ ۵۸ و ۵۹ به راستی این همان نجات و پیروزی بزرگ است.» ۶۰ بنابراین، اهل عمل باید برای (دریافت پاداشی) مانند این (پاداش) عمل کنند. ۶۱ آیا این پذیرایی

بهتر است یا درخت زقوم؟! ۶۲ ما آن را عذابی برای ستم کاران قرار دادیم. ۶۳ آن، درختی است که از قعر دوزخ می روید. ۶۴ گویی میوه اش (مانند) سرهای شیاطین (زشت رو) است. ۶۵ پس آنان از آن می خورند، و در نتیجه، شکم هایشان را از آن پر خواهند کرد. ۶۶ آنگاه، روی آن، شربتی آمیخته از آب جوشان (با چرک و خون دوزخیان) خواهند داشت. ۶۷ سپس بی گمان بازگشتشان به دوزخ خواهد بود؛ ۶۸ چراکه آنان اجداد و نیاکانشان را گمراه یافتند. ۶۹ سپس به سرعت در پی آنان رفتند. ۷۰ به راستی قبل از اینها (نیز) بیشتر امت های گذشته گمراه شدند. ۷۱ بی شک در میان آنان (نیز) هشداردهنگانی فرستادیم. ۷۲ پس بنگر که فرجام هشدار داده شدگان چه شد؛ ۷۳ مگر بندگان خالص شده ی خدا (که فرجام نیکویی داشتند). ۷۴ به راستی نوح، ما را ندا داد. پس (ما دعایش را مستجاب کردیم، و) حقیقتاً چه خوب اجابت می کنیم؛ ۷۵ و او و خانواده اش را از آن اندوه بزرگ نجات دادیم؛ ۷۶

## ۶۱-۶۰. بهشت را به بها بدهند و به بهانه ندهند

قول خداوند یا اهل بهشت (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۰، ص ۴۹۰)، این است که برای نیل به رستگاری در آخرت و نجات از مهالک قیامت باید عاملان، در دنیا که دار تکلیف است، عمل کنند و بکوشند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۱۰). آیا سزاوار است که انسان، سرمایه‌ی گران‌بهای عمر و استعداد‌های خلاق خداداد را در اموری که همانند حباب روی آب ناپایدار و متاعی کم‌ارزش و بی‌دوام و پرافت و پردردسر است، صرف کند؛ یا این‌که نیروهای پرازش خود را در مسیری به کار گیرد که نتیجه‌ی آن، حیات جاویدان و مواهب بی‌پایان و خشنودی پروردگار است؟

قرآن در این آیات شریف، تعبیراتی زیبا برای بهشت به کار می‌برد و می‌گوید که تلاشگران برای چنین هدفی باید تلاش کنند: برای بهشتی مملو از لذات روحانی و پر از نعمت‌های جسمانی که شراب طهورش انسان را در نشئه‌ای ملکوتی فرو می‌برد؛ و هم‌نشینی دوستان باصفایش، غمی بر دل نمی‌گذارد؛ نه محدودیتی در آن است و نه ممنوعیتی؛ نه اندوه زوال در آن راه دارد و نه دردسر حفظ و نگهداری. آری، برای مثل این باید سعی و عمل کرد (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۶۷).

## انسان، تنها مالک نتیجه‌ی سعی خود است

«برای انسان، بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست. تلاش او به‌زودی دیده می‌شود. سپس به او جزای کافی داده خواهد شد.» (نجم/۳۹-۴۱). هیچ انسانی، مالک حقیقی هیچ چیزی نیست تا اثر آن ملکیت که خیر یا شر یا نفع یا ضرر است، عایدش شود؛ مگر آن عملی که کرده و جد و جهدی که نموده است. انسان، تنها آن را داراست، و اما آنچه دیگران کرده‌اند، اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی‌شود. چون انسان، مالک حقیقی اعمال خویش است، پس مادامی که انسان هست، آن اعمال هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهند شد. بنابراین، بعد از انتقال آدمی به سرای دیگر، تمامی اعمالش، چه خیر و چه شر و چه صالح و چه طالح، با او خواهد بود. این، معنای ملک حقیقی است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۷۴-۷۵).

## مبادا سعی‌مان حبط و نابود شود

خداوند می‌فرماید: «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا کم (و نابود) شده؛ با این حال می‌پندارند کار

نیک می‌کنند! آنان، کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند. برای همین، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو، روز قیامت، میزانی برای آن‌ها برپا نخواهیم کرد.» (کهف/۱۰۳-۱۰۵).

سعی و عمل انسان، زمانی ارزشمند و ملک حقیقی او خواهد بود که تا قیامت به‌سلامت برود، و اگر کسی به آیات پروردگار کافر شود، اعمال نیک خود را نیز حبط و ابطال کرده است. از همین رو خداوند در آیه‌ی ۱۶۰ سوره‌ی انعام می‌فرماید: هر کس عمل نیک خود را (سالم) بیاورد، ده برابر، پاداش خواهد داشت.

البته نگاهبانی از اعمال نیک در دنیا، مراتب‌های زیادی می‌طلبد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «مرارت و تلخی دنیا، حلاوت و شیرینی آخرت را در پی دارد، و حلاوت دنیا، مرارت آخرت را نتیجه خواهد داد.» (بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۳۱). باید توجه کرد که تنها فرصت عمل نیز همین دنیا است، و اگر این فرصت مغتنم را از دست دهیم، توشه‌ای برای آخرت نخواهیم داشت. پس باید مراقب اعمال خود در دنیا باشیم، و این اعمال، چند قسم است:

۱. آنچه به نفع آخرت است: افعال قلبی مثل ایمان، علم، نیت پاک و ...؛ افعال نفسی مانند اخلاق حمیده و صفات حسنه؛ افعال جوارحی. این افعال، دو قسم است: واجبات که در ترکش ضرر اخروی وجود دارد؛ مستحبات که در ترکش ضرری نیست. ۲. آنچه به ضرر آخرت است. این نیز دو قسم است: یک قسم مثل کفر، ضلالت، بدعت، انکار ضروریات و ... که ضررش جبران‌شدنی نیست؛ و یک قسم که ضررش با مغفرت، عفو، شفاعت، بلیات دنیوی و اخروی و برزخی و ... جبران‌پذیر است، و آن، گناهانی است که موجب زوال ایمان نشود.

۳. افعالی که نه نفع اخروی دارد و نه ضرر اخروی، و آن، مباحات و مکروهات است. این‌ها نیز دو قسم است: یک قسم که فواید دنیوی دارد و مانعی ندارد؛ و یک قسم که فایده‌ی دنیوی هم ندارد و لغو صرف است (اطیب‌البیان، ج ۱۱، ص ۱۵۸).

انسان متقی در میان اقسام یادشده باید به واجبات عمل کند؛ از محرمات بپرهیزد؛ تا می‌تواند، مشتاق مستحبات و گریزان از مکروهات باشد؛ به لغویات اشتغال نداشته باشد؛ و اگر مرتکب معاصی شد، توبه و استغفار کند. /



بج

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾  
 سَلَّمَ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعِلْمِينَ ﴿٧٩﴾ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾  
 اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخِرِينَ ﴿٨٢﴾ وَاِنَّ  
 مِنْ شِيعَتِهِ لَابْرٰهِيْمَ ﴿٨٣﴾ اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ ﴿٨٤﴾ اِذْ قَالَ  
 لِاَبِيْهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُوْنَ ﴿٨٥﴾ اَفَكُلَّآءِ اِهْتَدٰتُمْ دُوْنَ اللّٰهِ تُرِيدُوْنَ  
 ﴿٨٦﴾ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿٨٧﴾ فَظَنَرَ نَظْرَةً فِى النُّجُوْمِ ﴿٨٨﴾  
 فَقَالَ اِنِّىۤ اَسْقِيْمٌ ﴿٨٩﴾ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِيْنَ ﴿٩٠﴾ فَرَاغَ اِلَىۤ اِهْتِمٰهُمْ  
 فَقَالَ اَلَا تَاْكُلُوْنَ ﴿٩١﴾ مَا لَكُمْ لَاتَنْطِقُوْنَ ﴿٩٢﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا  
 بِالْيَمِيْنِ ﴿٩٣﴾ فَاَقْبَلُوْا اِلَيْهِ يَرْفُوْنَ ﴿٩٤﴾ قَالَ اَتَعْبُدُوْنَ مَا تَتَّحَتُوْنَ  
 ﴿٩٥﴾ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿٩٦﴾ قَالُوْا اِبْنُوْا لَهٗ بُنْيٰنًا فَاَلْقُوْهُ  
 فِى الْبَحْرِ ﴿٩٧﴾ فَاَرَادُوْا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنٰهُمْ اَسْفٰلِيْنَ ﴿٩٨﴾  
 وَقَالَ اِنِّىۤ اِذْ اٰهَبْتُ اِلَىۤ رَبِّىۤ سَيِّدِيْنَ ﴿٩٩﴾ رَبِّ هَبْ لِيۤ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ  
 ﴿١٠٠﴾ فَبَشِّرْنٰهُ بِعِلْمٍ حَلِيْمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ  
 يُسَبِّحُ اِنِّىۤ اَرَىۤ فِى الْمَنَامِ اَنِّىۤ اَذْبَحُكَ فَاَنْظُرْ مَاذَا تَرَىۤ قَالَ  
 يَاۡبَتَ اِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِيۤ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿١٠٢﴾

و فرزندان او را تنها بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم؛ ۷۷ و در میان آیندگان، (ستایشی نیکو) از او به جای گذاشتیم. ۷۸ درودی (بزرگ) بر نوح (، و این درود، تا قیامت،) در میان جهانیان (جریان داشته باشد). ۷۹ ما این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم. ۸۰ او از بندگان باایمان ما بود. ۸۱ آنگاه دیگران را (که ایمان نیاوردند)، غرق کردیم. ۸۲ قطعاً یکی از پیروان او، ابراهیم بود؛ ۸۳ آنگاه که با دلی پاک و خالص به پیشگاه پروردگارش آمد؛ ۸۴ زمانی که به عمو و قومش گفت: «چه چیزی را می پرستید؟؛ ۸۵ آیا خدایی جز الله را می خواهید تا (بدین ترتیب به خدای یگانه) دروغ ببندید؟؛ ۸۶ پس در باره ی مالک و صاحب اختیار جهانیان چه گمانی دارید؟» ۸۷ پس در (دانش) ستارگان (که در آن زمان رایج بود)، توجهی کرد؛ ۸۸ و پس از آن گفت: «من (به زودی) مریض خواهم شد. ۸۹ در نتیجه، مردم به او پشت کردند و رفتند. ۹۰ آنگاه مخفیانه سراغ بت هایشان رفت و (به

استهزا) گفت: «بفرمایید (از غذاهایی که برایتان گذاشته اند)، بخورید؟!؛ ۹۱ چه شده که سخن نمی گوید؟» ۹۲ پس مخفیانه به سوی آنان حرکت کرد و با شدت تمام به آنان ضربه وارد کرد. ۹۳ پس از آن (که مردم از ماجرا باخبر شدند)، به سرعت سراغ ابراهیم آمدند. ۹۴ (ابراهیم) گفت: «آیا چیزی را می پرستید که (خودتان) آن را می تراشید؟!؛ ۹۵ در حالی که شما و آنچه را که شما می سازید، خدا آفریده است.» ۹۶ گفتند: «برایش بنایی (مرتفع و پر از آتش) بسازید و او را در آن آتش شعله ور بیندازید.» ۹۷ بدین ترتیب خواستند او را نابود کنند، پس آنان را پایین تر (از ابراهیم) و شکست خورده قرار دادیم. ۹۸ گفت: «من به سوی (سرزمین دیگری برای عبادت) پروردگارم می روم. بی شک او هدایتم خواهد کرد. ۹۹ پروردگارا، به من (فرزندی که) از شایستگان (باشد)، ببخش.» ۱۰۰ (دعایش را مستجاب کردیم) و به او مزدهی (ولادت) پسری بردبار را دادیم. ۱۰۱ (سالها گذشت) و هنگامی که همراه پدر به (سن) کار و کوشش رسید، (ابراهیم) گفت: «پسر عزیزم، من (مرتب) در خواب می بینم که تو را سر می برم، (و چون فرمان خدا حکیمانه است، پس) تأمل کن که نظرت (در این باره) چیست؟» گفت: «پدرجان، به آنچه مأمور شده ای، عمل کن. اگر خدا بخواهد، مرا فرد صبورى خواهی یافت.» ۱۰۲

## ۸۴ - ۱۰۲. قلب سلیم؛ سرمایه‌ی انسان برای هدایت

مراد از قلب سلیم، قلبی است که از هر چیزی که مضر به تصدیق و ایمان به خدای سبحان است، خالی باشد؛ از قبیل شرك جلی و خفی، اخلاق زشت، آثار گناه و هر گونه تعلقی به غیر خدا که انسان جذب آن شود و صفای توجه‌اش به سوی خدا مختل شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲۳). امام باقر علیه السلام قلب سلیم را قلب سلیم از شك معنا کرده است (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴). امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «قلب سلیم، قلبی است که خدا را در حالی دیدار می‌کند که جز خدای عز و جل کسی دیگر در آن نباشد.» (تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۴۱). در روایت دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «کسی که نیت صادقی دارد، صاحب قلب سلیم است؛ چراکه سلامت قلب از شرك و شك، نیت را در همه چیز خالص می‌کند.» (همان). برخی از مفسران نیز معنای قلب سلیم را قلب سالم از شرك دانسته‌اند (روح المعانی، ج ۲۳، ص ۱۰۰).

## اهتمام بر سلامت قلب

در فرهنگ قرآن کریم، امر تفقه (فهم عمیق)، به قلب نسبت داده شده، و انسانی که قلب دارد، لکن تفقه نمی‌کند، مانند حیوان بلکه پست‌تر از آن معرفی شده است (اعراف/۱۷۹). خداوند در آیات متعددی از قرآن، از قلب ناسالم پرده برمی‌دارد: ۱. قلب سخت و سنگین (سنگ‌دل): کسانی که نقض میثاق می‌کنند، به این بلیه دچار می‌شوند (مائده/۱۳): ۲. قلب ناپاک: کسانی که تکذیب کنندگان پیامبران‌اند. خداوند نمی‌خواهد قلبشان را پاک کند (مائده/۴۱): ۳. قلب مریض: کسانی که دارای نفاق‌اند، قلبشان مرض دارد. خداوند نیز مرض قلب آن‌ها را زیاد می‌کند (بقره/۱۰): ۴. قلب مهرخورده: خداوند بر قلوب کفار (بقره/۷) و اهل نفاق مهر می‌زند (توبه/۸۷).

در مقابل اینان، قلب سلیم است که هیچ‌یک از این عیوب در آن نیست. هم پاک است و هم نرم و پرعطوفت؛ هم سالم است و هم انعطاف‌پذیر در مقابل حق (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۹۷). بنابراین، مرز میان حیوانیت و انسانیت، فهم و درک عمیق است که مبتنی بر قلب سلیم تحقق می‌یابد. پس هر قدر قلب انسان ناسالم و آمیخته به ناخالصی‌ها باشد، انسان به حقیقت حیوان شدن نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. از همین رو امام صادق علیه السلام فرموده است: «قلب، حرم خداست. پس غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن.» (بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵). این همان قلبی است که می‌تواند حقایق غیب را ببیند و به ملکوت عالم بالا نظر کند؛ چنان‌که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «شیاطین اگر قلوب فرزندان آدم را احاطه نکنند، انسان‌ها می‌توانند به جهان ملکوت نظر افکنند.» (همان).

ص ۵۹). این موهبت الهی را باید صیانت کرد: «خداوند در میان بندگانش ظرف و پیمان‌های به نام دل دارد که از همه‌ی آن‌ها بهتر، ظرفی است که صاف‌تر، محکم‌تر و لطیف‌تر باشد؛ از همه محکم‌تر در دین خدا، از همه پاک‌تر از گناهان، از همه لطیف‌تر در مقابل برادران دینی.» (همان، ص ۵۶).

آثار قلب سلیم در ابراهیم علیه السلام

بر وفق آیات شریف، آثار قلب سلیم در شخص ابراهیم علیه السلام این‌هاست:

۱. **توحید:** اظهار تعجب عمیق از بت‌پرستی و جایگزین کردن معبودان دروغین به جای خداوند متعال.

۲. **عقلانیت در برخورد با بت‌پرستان:** با نگاه کردن به نجوم، از ساعت و وقت مریضی خود خبر داد؛ یا مریضی خود را پیش‌بینی کرد؛ یا به نحوی توریه و معاریض (گوینده، چیزی را بگوید که شنونده از ظاهر آن معنایی بفهمد و خود گوینده معنای دیگری اراده کرده باشد) کرد تا از رفتن با بت‌پرستان به مراسم عید سر باز زند. البته احتمال یکم، صحیح‌تر به نظر می‌رسد (رک: ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲۴). پس مردم از آمدن ابراهیم صرف نظر کرده، او را تنها گذاشتند و از شهر خارج شدند.

۳. **مقابله با بت‌پرستی:** ابراهیم در هنگام نبود بت‌پرستان، تمام بت‌ها را شکست. وقتی علت کار او را جویا شدند، گفت: چیزی که انسان آن را به دست خود تراشیده، صلاحیت ندارد که مدبر انسان و معبود او باشد؛ با این‌که آفریدگار انسان و اعمالش، خداست، و معلوم است که خلقت از تدبیر جدا نیست. پس همان‌طور که خدای سبحان، خالق آدمی‌ست، رب آدمی نیز هست، و این از سفاهت و حماقت است که این خدای عزیز و رب حقیقی کنار گذاشته و سنگ و چوب پرستیده شود.

۴. **نجات از آتش:** آن‌ها برای نابودی ابراهیم علیه السلام و سوزاندنش در آتش نقشه کشیدند؛ ولی ما ابراهیم را بر آنان غالب کردیم؛ چنان‌که نقشه‌ی شوم آنان، هیچ اثری در وی نگذاشت؛ چون ما به آتش گفتیم: برای ابراهیم، سرد و گلستان باش.

۵. **هجرت و هدایت:** ابراهیم علیه السلام از میان قومش مهاجرت کرد و به محلی خلوت یعنی «بیت المقدس» رفت تا در آنجا با فراغت از خدا حاجت خواهد و او را عبادت کند تا مشمول هدایت شود.

۶. **مستجاب‌الدعوه شدن:** ابراهیم از خداوند فرزند صالح خواست، و خداوند به او فرزندی بردبار و صبور عنایت فرمود.

۷. **فرمان‌برداری از پروردگار:** وقتی خداوند از او خواست که همین فرزندی را که به او عطا فرموده بود، ذبح کند، لحظه‌ای تردید نکرد. /





فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٦﴾ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٥﴾  
 قَدْ صَدَّقْتَ الرُّيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾ إِنَّ هَذَا  
 لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾ وَتَرَكْنَا  
 عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾ كَذَلِكَ نَجْزِي  
 الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾ أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾ وَبَشَّرْنَاهُ  
 بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾ وَبُرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ  
 وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾ وَلَقَدْ مَنَّا  
 عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١١٤﴾ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ  
 الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ وَنَصَرْنَاهُمْ فَاكْفَانَا هُمُ الْعَالِيْنَ ﴿١١٦﴾ وَعَايَنَاهُمَا  
 الْكُتُبَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾  
 وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ  
 وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهُمَا مِنْ  
 عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾ وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾  
 إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ  
 الْخَلْقِينَ ﴿١٢٥﴾ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ﴿١٢٦﴾

پس از آن (گفت وگو)، هنگامی که هر دو تسلیم (فرمان خدا) شدند و (ابراهیم)، پسر را به پیشانی بر خاک نهاد، ۱۰۳ و او را ندا دادیم که «ای ابراهیم، ۱۰۴ (دست نگه دار؛ که فرمان خدا در) خواب را تحقق بخشیدی» (، در این هنگام، هر دو بسیار شاد و مسرور شدند. آری،) ما چنین به نیکوکاران پاداش می دهیم. ۱۰۵ به راستی این (دستور)، آزمایشی آشکار (برای ابراهیم) بود. ۱۰۶ و قربانی گران قدری را بلاگردان اسماعیل کردیم. ۱۰۷ و در میان آیندگان، (ستایشی نیکو) از او به جای گذاشتیم. ۱۰۸ درودی (بزرگ) بر ابراهیم. ۱۰۹ (ما) این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم. ۱۱۰ او از بندگان باایمان ما بود. ۱۱۱ و او را به (تولد) اسحاق که پیامبری از صالحان بود، بشارت دادیم. ۱۱۲ و در آنچه که به او و اسحاق عطا کردیم، خیر و برکت قرار دادیم. برخی از (افراد)، دودمان شان

نیکوکار بودند، و بعضی آشکارا بر خویشتن ستم می کردند. ۱۱۳ به راستی به موسی و هارون نعمت بخشیدیم؛ ۱۱۴ و آن دو و قومشان را از آن اندوه بزرگ نجات دادیم؛ ۱۱۵ و آنان را یاری کردیم. و بدین ترتیب، آنان بودند که پیروز شدند. ۱۱۶ و به آن دو، آن کتاب روشنگر را دادیم؛ ۱۱۷ و آن دو را به راه راست هدایت کردیم؛ ۱۱۸ و در میان آیندگان، (ستایشی نیکو) از آن دو به جای گذاشتیم. ۱۱۹ درودی (بزرگ) بر موسی و هارون. ۱۲۰ (ما) این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم. ۱۲۱ آن دو از بندگان باایمان ما بودند. ۱۲۲ به راستی الیاس از فرستادگان (ما) بود. ۱۲۳ زمانی (را یاد کن) که به قومش گفت: «آیا خود را (از خشم خدا) حفظ نمی کنید؟؛ ۱۲۴ آیا (بت) بعل را می پرستید و بهترین آفریدگار را رها می کنید؟؛ ۱۲۵ یعنی الله را که مالک و صاحب اختیار شما و مالک و صاحب اختیار نیاکان گذشته ی شماست؟» ۱۲۶

و خدای متعال، آن را عوض اسماعیل قرار داده بود، عظمت داشت (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۲۳۰-۲۳۲).

چند نکته در این داستان وجود دارد:

### ۱. ذبیح، اسماعیل بود و نه اسحاق

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند: «من فرزند دو ذبیح‌ام.» منظور از دو ذبیح، یکی پدرش عبدالله است، و دیگری، اسماعیل (این مسلم است که پیامبر اسلام، از نوادگان اسماعیل هستند) (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۲۷). در دعایی که علی علیه السلام از پیامبر گرامی ﷺ نقل کرده، می‌خوانیم: «ای کسی که برای ذبح اسماعیل فدایی قرار دادی!» (نورالتقلین، ج ۴، ص ۴۲۱). امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز مقصود از ذبیح را اسماعیل دانسته‌اند. امام رضا علیه السلام نیز فرموده است: «اگر حیوانی بهتر از گوسفند بود، آن را فدی‌هی اسماعیل قرار داده بود.» (همان، ص ۴۲۲).

### ۲. آیا ابراهیم، مأمور به ذبح فرزندش بود؟

اگر ابراهیم، مأمور به ذبح بود، چگونه این حکم الهی پیش از اجرای آن نسخ شد؟؛ در حالی که نسخ قبل از عمل جایز نیست، و این معنی در علم «اصول فقه» اثبات شده است؛ و اگر مأمور به مقدمات ذبح بود، این افتخار مهمی نیست.

در جواب باید گفت که میان اوامر امتحانی و غیر امتحانی فرق وجود دارد. امری که به ابراهیم شد، يك امر امتحانی بود. می‌دانیم که در اوامر امتحانی، اراده‌ی جدی، به اصل عمل تعلق نگرفته است؛ بلکه هدف این است که روشن شود که شخص مورد آزمایش تا چه اندازه آمادگی اطاعت فرمان را دارد. این در جایی‌ست که شخص مورد آزمایش، از اسرار پشت پرده آگاه نیست. ابراهیم نیز آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید و از عهده‌ی این آزمایش به خوبی برآمد (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۲۱).

### ۳. آیا می‌توان خواب را حجت عمل دانست؟

چگونه ابراهیم علیه السلام خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟ پاسخ این سؤال این‌که خواب‌های انبیا هرگز خواب شیطانی یا مولود فعالیت قوه‌ی واهمه نیست؛ بلکه گوشه‌ای از برنامه‌ی نبوت و وحی آن‌هاست. به تعبیر دیگر، ارتباط انبیا با مصدر وحی، گاهی به صورت القای به قلب، گاه از طریق دیدن فرشته‌ی وحی، گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده، و گاه از طریق خواب است. به این ترتیب، در خواب‌های آن‌ها، هیچ‌گونه خطا و اشتباهی رخ نمی‌نماید، و آنچه آنان در خواب می‌بینند، درست همانند چیزی‌ست که در بیداری می‌بینند (همان، ص ۱۲۲). / ب

## ۱۰۲ - ۱۰۷. بار یافتن به مقام تسلیم در مقابل اراده‌ی خداوند، چه زیباست

همین که خدای متعال پسری به ابراهیم داد و آن پسر به سن بلوغ رسید، ابراهیم به او گفت: ای پسر، من بارها در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم. چه نظر می‌دهی؟ تو در باره‌ی سرنوشت خودت فکر کن و تصمیم بگیر و تکلیف مرا روشن کن.

این جمله، خود دلیل است بر این‌که ابراهیم علیه السلام در رؤیای خود فهمیده که خدای متعال او را امر کرده که فرزندش را قربان کند، و از همین رو نتیجه‌ی امر در برابرش ممثل شده است؛ وگرنه صرف این‌که خواب دیده فرزندش را قربان می‌کند، دلیل بر آن نیست که کشتن فرزندش جایز باشد. به همین علت نیز فرزندش را امتحان کرد تا ببیند او چه جوابی می‌دهد. فرزند جواب داد: پدرجان، آنچه را که بدان مأمور شده‌ای، به انجام رسان. این‌که گفت «آنچه را که بدان مأمور شده‌ای، به انجام رسان»، و نگفت «مرا ذبح کن»، برای اشاره به این است که بفهماند پدرش مأمور به این امر بوده و چاره‌ای جز اطاعت و اجرای آن نداشته است. سپس با یک دنیا صفا گفت: من از این‌که قربانی‌ام کنی، هیچ نمی‌ترسم، و اگر خدا بخواهد، مرا از صابران خواهی یافت؛ چراکه اتصافم به صفت صبر نیز از ناحیه‌ی خداست.

پس ابراهیم و اسماعیل، تسلیم امر خدا شدند و به آن رضایت دادند، و ابراهیم علیه السلام فرزندش را به پهلو خواباند. قرآن دیگر نفرموده که چه شد تا بفهماند که حادثه از بس مهم و مصیبت آن جناب چنان شدید و تلخ بوده که گفتنی نیست. سپس از طرف خداوند ندا آمد که امری که ما به تو کردیم، برای امتحان تو و تعیین مقدار و میزان بندگی تو بود. بنابراین، همین که آماده‌ی امتثال امر ما شدی، کافی‌ست. ما نیکوکاران دیگر را نیز به همین منوال می‌آزماییم و جزا می‌دهیم: نخست، امتحان‌های به‌ظاهر شاق و دشوار و در حقیقت آسان برایشان پیش می‌آوریم تا وقتی به‌شایستگی از امتحان درآیند، بهترین جزا را هم در دنیا و هم در آخرت به ایشان بدهیم. این را بدان دلیل می‌گوییم که در داستان ابراهیم، به‌روشنی دیدند که ابتلاش صرف امتحان بود و واقعیت نداشت؛ اما همان ظاهر هم بسیار شاق و ناگوار بود. ما اسماعیل را فدا دادیم به ذبحی عظیم که - بنا بر آنچه در روایات آمده - قوچی عظیم بود که جبرئیل از ناحیه‌ی خدای متعال آورد. البته مراد از این عظمت، بزرگی جثه‌ی قوچ نیست؛ بلکه چون از ناحیه‌ی خدا آمده



فَكَذَّبُوهُ فَأْتَاهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٣٧﴾ ۱۳۷. اَلْاَعْبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٣٨﴾  
 وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِينَ ﴿١٣٩﴾ ۱۳۹. سَلَّمَ عَلٰى اِلْ يٰسِينَ ﴿١٤٠﴾ اِنَّا  
 كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤١﴾ ۱۴۱. اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٢﴾  
 وَاِنَّ لَوْطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤٣﴾ اِذْ نَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ اَجْمَعِينَ ﴿١٤٤﴾  
 اِلَّا جَمُورًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٤٥﴾ ثُمَّ دَمَرْنَا الْاٰخِرِينَ ﴿١٤٦﴾ وَاَنْتُمْ  
 لَتَمُرُّوْنَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ ﴿١٤٧﴾ وَبَالِيْلٍ اَفْلَاتَ تَعْلَمُوْنَ ﴿١٤٨﴾ وَاِنَّ  
 يُوْنُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤٩﴾ اِذْ اَبَقَ اِلَى الْفَلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١٥٠﴾  
 فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٥١﴾ فَالْتَقَمَهُ الْحَوْثُ وَهُوَ مُلِمٌّ ﴿١٥٢﴾  
 فَلَوْلَا اَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٥٣﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ اِلَى يَوْمٍ  
 يُبْعَثُونَ ﴿١٥٤﴾ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٥٥﴾ وَاَنْتَبَتْنَا عَلَيْهِ  
 شَجْرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ ﴿١٥٦﴾ وَاَرْسَلْنَاهُ اِلَى مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ يَزِيْدُونَ ﴿١٥٧﴾  
 فَاَمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمُ اِلَى حِينٍ ﴿١٥٨﴾ فَاسْتَفْتَاهُمُ الرَّبُّكَ  
 الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ ﴿١٥٩﴾ اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ اِنَاثًا  
 وَهُمْ شٰهِدُونَ ﴿١٦٠﴾ اَلَا اِنَّهُمْ مِّنْ اَفْكِهَمْ لَيَقُولُنَّ ﴿١٦١﴾ وَلَدَّ  
 اللّٰهُ وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُونَ ﴿١٦٢﴾ اَصْطَفٰى الْبَنَاتِ عَلٰى الْبَنِيْنَ ﴿١٦٣﴾

پس او را دروغگو شمردند، و به همین سبب، حتماً (در عذاب) احضار خواهند شد. ۱۳۷ (همه، او را دروغگو شمردند؛ جز بندگان خالص شده‌ی خدا (که در قومش بودند). ۱۳۸ و در میان آیندگان، ستایشی نیکو از او به جای گذاشتیم. ۱۳۹ درودی (بزرگ) بر الیاس و پیروانش. ۱۳۰ (ما) این‌گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. ۱۳۱ او از بندگان باایمان ما بود. ۱۳۲ به راستی لوط از فرستادگان (ما) بود. ۱۳۳ زمانی (را یاد کن) که او و خانواده‌اش - همه را - نجات دادیم؛ ۱۳۴ مگر پسرزنی (که) در میان باقی ماندگان (ماند). ۱۳۵ سپس دیگران را نابود کردیم. ۱۳۶ به راستی شما صبحگاهان از کنار (ویرانه‌های) آنان عبور می‌کنید. ۱۳۷ و شب‌هنگام (نیز همین طور). آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟ ۱۳۸ به راستی یونس از فرستادگان (ما) بود. ۱۳۹ زمانی (را یاد کن) که به آن کشتی

لبریز (از سرنشین) گریخت؛ ۱۴۰ و (با سرنشینان کشتی) قرعه انداخت و بازنده شد. ۱۴۱ پس (او را در دریا انداختند، و) در حالی که سزاوار سرزنش بود، آن ماهی او را بلعید. ۱۴۲ اگر او از کسانی نبود که (خدا را از عیب و نقص) پاک و منزّه می‌شمردند، ۱۴۳ بی‌گمان تا روزی که (مردگان) زنده می‌شوند، در شکم آن ماهی می‌ماند. ۱۴۴ پس از آن، در حالی که بیمار بود، او را در جایی که هیچ پوشش گیاهی نداشت، افکندیم؛ ۱۴۵ و بوته‌ی کدویی را رویانیدیم و (با برگ‌هایش) بر او سایه انداختیم؛ ۱۴۶ و او را نزد یکصد هزار نفر بلکه بیشتر فرستادیم. ۱۴۷ پس ایمان آوردند. در نتیجه، آنان را تا زمانی (معین، از دنیا) بهره‌مند کردیم. ۱۴۸ پس، از آنان بپرس که آیا دختران، ویژه‌ی پروردگار تو هستند، و پسران، مخصوص آنان! ۱۴۹ آیا ما فرشتگان را به صورت دختر آفریدیم و در آن حال، آنان حضور داشتند (و دیدند که فرشتگان دختر آفریده شدند)؟! ۱۵۰ آگاه باشید که آنان از سر دروغ‌پردازی‌شان می‌گویند: «خدا فرزند آورده است.»، و قطعاً آنان دروغ می‌گویند. ۱۵۱ و ۱۵۲ آیا (خدا) دختران را بر پسران ترجیح داده است؟! ۱۵۳

۱۳۹ - ۱۴۸. ماجرای حضرت یونس علیه السلام و قومش

یونس علیه السلام، همانند سایر انبیا، دعوت خود را از توحید و مبارزه با بت‌پرستی شروع کرد، و سپس با مفاسدی که در محیط رایج بود، به مبارزه برخاست؛ اما قوم متعصب او که چشم‌وگوش‌بسته از نیاکان خود تقلید می‌کردند، دعوت او را نپذیرفتند. تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز نکرد(یک عابد و یک عالم)، به او ایمان آوردند. یونس آن‌قدر تبلیغ کرد که تقریباً از آن‌ها مأیوس شد. در بعضی از روایات آمده است که به پیشنهاد مرد عابد و با ملاحظه‌ی اوضاع و احوال قوم گمراه تصمیم گرفت آن‌ها را نفرین کند(تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۵). این برنامه تحقق یافت و یونس آن‌ها را نفرین کرد. به او وحی آمد که عذاب الهی در فلان زمان نازل می‌شود. هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد، یونس همراه مرد عابد از میان قوم خود بیرون رفت؛ در حالی که خشمگین بود. تا به ساحل دریا رسید. در آنجا یک کشتی پر از جمعیت و بار را مشاهده کرد و از آن‌ها خواست که او را نیز همراه خود ببرند.

## پیامبر خدا، بنده‌ی فراری شناخته شد

ترک اولای بسیار کوچک یونس علیه السلام که پیامبری عالی‌مقام بود، تا آنجا از سوی خداوند مورد سخت‌گیری و عتاب واقع می‌شود که پیامبرش را بنده‌ی فراری می‌نامد که می‌بایست بیشتر برای هدایت قومش صبر می‌کرد.

به هر حال، یونس بر کشتی سوار شد. طبق روایات، ماهی عظیمی سر راه کشتی را گرفت و دهان باز کرد؛ گویی غذا می‌طلبید. سرنشینان کشتی گفتند به نظر می‌رسد گناه‌کاری در میان ماست. پس قرعه افکندند، و قرعه به نام یونس درآمد! طبق روایتی، قرعه را سه بار تکرار کردند، و هر بار به نام یونس در آمد. ناچار یونس را به دهان ماهی عظیم پرتاب کردند! در تفسیری دیگر، علت به دریا افکندن یونس، سنگین شدن بار کشتی ذکر شده است. در روایتی آمده است: «خداوند به آن ماهی وحی فرستاد که هیچ استخوانی را از او مشکن و هیچ پیوندی را از او قطع مکن.» (تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۱۶۵).

## توبه و استغفار؛ عامل نجات انسان و امت از عذاب الهی

استغفار یونس: هنگامی که یونس، خشمگین و غضبناک، قوم را رها کرد، و مقدمات خشم الهی نیز بر آن‌ها ظاهر شد، تکان سختی خوردند و به خود آمدند. اطراف عالم و دانشمندی را که در میانشان بود، گرفتند، و با رهبری او قصد توبه کردند. یونس هم خیلی زود متوجه ماجرا شد و با تمام وجودش به درگاه

خدا رو آورد و از ترك اولای خویش استغفار کرد و از پیشگاه مقدسش عفو خواست و قبل از ورود به شکم ماهی(روح‌المعانی، ج ۲۳، ص ۱۴۴)، یا درون شکم ماهی(منهج‌الصادقین، ج ۸، ص ۲۲) مشغول به ذکر معروف «یونسیه» یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» شد. خداوند نیز دعای او را مستجاب کرد و نجاتش داد و فرمود: «اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود، ... بی‌گمان تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می‌ماند.»

استغفار امت یونس: در همین زمان نیز امت یونس، جمعی به سوی بیابان حرکت کردند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصیراتی که در باره‌ی پیامبر خدا یونس داشتند، توبه کردند. در این هنگام، پرده‌های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوه‌ها ریخت و جمعیت مؤمن توبه‌کار به لطف الهی نجات یافتند(تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۵). یونس بعد از این ماجرا به سوی قومش بازگشت تا ببیند عذاب بر سر آن‌ها چه آورده است. هنگامی که آمد، در تعجب فرو رفت که چگونه آن‌ها که در روز هجرتش همه بت‌پرست بودند، اکنون همه موحد خداپرست شده‌اند!

نکاتی درس‌آموز از ماجرای یونس علیه السلام

۱. هر تخلفی حتی «ترک اولی» از یک پیامبر بزرگ نیز در پیشگاه خداوند مهم است و کیفر دارد؛ ۲. راه نجات مؤمنان از غم و اندوه و گرفتاری و مشکلات، همان راهی‌ست که یونس علیه السلام پیمود، و آن اعتراف به خطا در پیشگاه حق و تسبیح و تنزیه و توبه و بازگشت به سوی اوست؛ ۳. این ماجرا نشان می‌دهد که چگونه یک قوم گنه‌کار و مستحق عذاب می‌توانند حتی در آخرین لحظات، مسیر تاریخ خود را عوض کنند و به آغوش پرمهر و رحمت الهی بازگردند و نجات یابند؛ ۴. ایمان به خدا و توبه از گناه، علاوه بر آثار و برکات معنوی، مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می‌کند؛ ۵. سالم ماندن یونس در شکم ماهی نشان می‌دهد که همه‌ی اسباب این عالم، ابزار اراده‌ی او هستند و همه سر بر فرمان او دارند؛ خداوند اسباب‌ساز، اسباب‌سوز نیز هست(تفسیر نمونه، ج ۱۹، صص ۱۶۵-۱۶۷)؛ ۶. مطابق روایتی از امام صادق علیه السلام، عذاب تا بالای سر قوم یونس آمده اما در علم خدا بود که ایشان توبه می‌کنند و عذاب از آن‌ها برداشته می‌شود، و اگر این نکته به یونس گفته نشد، برای این بود که در شکم ماهی به عبادت رو کند و مستوجب کرامت و ثواب شود(ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۸). / ب



مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ أَمْ لَكُمْ سُلْطٰنٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾  
 فَأَتُوا بِكُتُبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ ﴿١٥٧﴾ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ  
 نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ أَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾ سُبْحٰنَ اللَّهِ عَمَّا  
 يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾ الْإِعْبَادَ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾  
 مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفِتْنِينَ ﴿١٦٢﴾ الْإِمٰنُ هُوَ صٰلِحِ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾ وَمَا مِتًّا إِلَّا  
 لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصّٰفَّوْنَ ﴿١٦٥﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسِيحُونَ ﴿١٦٦﴾  
 وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾ لَوَآءَ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾ لَكُنَّا  
 عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٩﴾ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾ وَلَقَدْ  
 سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾  
 وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغٰلِبُونَ ﴿١٧٣﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾ وَأَبْصَرَهُمْ  
 فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾ أَفَعِدَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾ فَاذًا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ  
 فَسَاءَ صَبٰحُ الْمُنذَرِينَ ﴿١٧٧﴾ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾ وَأَبْصَرَ  
 فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾ سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾  
 وَسَلٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ ﴿١٨٢﴾

آیاتها ﴿ ۱۸۲ ﴾  
 سُوْرَةُ الصّٰفّٰتِ ﴿ ۳۷ ﴾  
 ۸۸

چه چیز برایتان (ثابت شده) است (که چنین حکم می کنید)؟ چگونه قضاوت می کنید؟ ۱۵۴! آیا متذکر نمی شوید (که خدا از داشتن فرزند منزّه است)؟ ۱۵۵ (در حالی که عقل، فرزند خدا را ناممکن می داند، آیات دلائل روشنی (بر ادعایتان) دارید؟ ۱۵۶ اگر راست می گوئید، نوشته (ی آسمانی) خود را (به میان) آورید (که در آن تصریح شده باشد که فرشتگان، دختران خدا هستند). ۱۵۷. آنان، میان خدا و جن ها، خویشاوندی قائل شده اند؛ حال آن که بی گمان جن ها می دانند که (بندگان خدا هستند و برای محاسبه) احضار خواهند شد. ۱۵۸. خداوند از توصیف (جاهلانهای) آنان، پاک و منزّه است. ۱۵۹. البته بندگان خالص شده ی خدا (برای محاسبه احضار نخواهند شد). ۱۶۰. بنابراین، شما و آنچه می پرستید، ۱۶۱ می توانید (کسی را) بر ضد خدا بشورانید و همراه کنید؛ ۱۶۲ مگر کسی که (با اختیار خود) در آتش وارد شود و در آن بسوزد. ۱۶۳ (سخن فرشتگان، این است): «هیچ يك از ما نیست، مگر این که مقام و رتبه ای مشخص دارد؛ ۱۶۴ و بی شک ما (برای گرفتن فرمان الهی)، به صف

ایستاده ایم؛ ۱۶۵ و بی گمان ما (خدا را از عیب و نقصی) پاک و منزّه می شمیریم.» ۱۶۶ به راستی (مشرکان) پیوسته می گفتند: ۱۶۷ «اگر ما (نیز) کتابی از (جنس کتاب های نازل شده بر) پیشینیان داشتیم، ۱۶۸ حتماً بندگان خالص شده ی خدا می شدیم.» ۱۶۹ پس (ما قرآن را بر آنان نازل کردیم؛ ولی) آن را انکار کردند. بنابراین به زودی خواهند دانست. ۱۷۰ قطعاً سخن ما در مورد بندگان فرستاده شده مان از قبل صادر شده است؛ ۱۷۱ (که) آنان اند که یاری خواهند شد؛ ۱۷۲ و این سپاه ماست که پیروز خواهد شد. ۱۷۳ بنابراین، تا مدتی (نه چندان طولانی) به آنان پشت کن. ۱۷۴ و (گردن گشی) آنان را ببین؛ که به زودی (فرجام خفت بار خویش را) خواهند دید. ۱۷۵ آیا (از تو) می خواهند که در عذاب ما شتاب شود؟ ۱۷۶ آنگاه که (عذاب) بر فضای اطراف خانه هایشان فرود آید (و تمام زندگی شان را فرا گیرد)، چه صبح بدی برای کسانی که هشدار داده شده اند، خواهد بود؛ ۱۷۷ (آری)، تا مدتی (نه چندان طولانی) به آنان پشت کن. ۱۷۸ و (گردن گشی) آنان را ببین؛ که به زودی (فرجام خفت بار خویش را) خواهند دید. ۱۷۹ مالک و صاحب اختیار تو، یعنی مالک عزت و شکست ناپذیری، از وصف (جاهلانهای) آنان، پاک و منزّه است. ۱۸۰ و درودی (بزرگ) بر فرستادگان (خدا) باد؛ ۱۸۱ و ستایش، از آن خداست که مالک و صاحب اختیار جهانیان است. ۱۸۲ و قرآن کریم

سوره ی ص (در مگه نازل شده است)

## ۱۷۱ - ۱۷۳. لشکریان خداوند پیروزند

مراد از لشکر خدا، جامعه‌ای است که فرمان‌بردار امر خدا باشد و در راه خدا جهاد کند. این جامعه، گروه مؤمنان، یا انبیا به ضمیمه‌ی مؤمنان پیرو انبیاست. حکم نصرت و غلبه نیز حکمی اجتماعی و منوط بر تحقق ایمان در انسان یا اجتماع است، و لا غیر. یعنی این نصرت و غلبه، تنها نصیب انبیا و مؤمنان حقیقی می‌شود که جند خدا هستند و به او ایمان دارند و به امر او عمل و در راه او جهاد می‌کنند. پس جامعه‌ای که از انتسابش به خدا جز سخنی در آن مانده باشد، نباید امید نصرت و غلبه داشته باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۷۱)، و این از سنت‌های قطعی و همیشگی خداوند است.

## وعده‌ی حتمی الهی به یاری مؤمنان

خداوند در آیات متعددی از قرآن کریم، وعده‌ی پیروزی مؤمنان را داده است: «یاری کردن مؤمنان، حقیقت مسلم بر ما.» (روم/۴۷)؛ «خداوند، هر کس را که به یاری آیین او برخیزد، یاری می‌کند.» (حج/۴۰)؛ «ما رسولان خود و افراد باایمان را در زندگی دنیا و در آن روز که شاهدان به حق قیام می‌کنند (روز رستاخیز)، یاری می‌دهیم.» (غافر/۵۱)؛ «خداوند مقرر کرده است که من و رسولانم به قطع غلبه خواهیم کرد.» (مجادله/۲۱)؛ «این وعده‌ای است که خدا کرده، و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (روم/۶). این وعده‌ی الهی، یکی از مهم‌ترین نکات است که ره‌روان راه حق بدان دلگرم‌اند و از آن روح و جان می‌گیرند، و هر زمان خسته شوند، با آن نفس تازه می‌کنند و خون جدیدی در عروقشان جاری می‌شود. برخی ظواهر تاریخی، از خلاف وعده‌ی الهی سخن می‌گویند!

اگر مشیت و اراده‌ی الهی، بر یاری پیامبران و پیروزی مؤمنان قرار گرفته، چگونه مشاهده می‌کنیم که در طول تاریخ پرماجرایی بشر، پیامبرانی به شهادت رسیدند و گروه‌هایی از مؤمنان با شکست مواجه شدند؟ اگر این یک سنت تخلف‌ناپذیر الهی است، پس این استثنای برای چیست؟!

یک: پیروزی، معنی وسیعی دارد و همیشه به معنی غلبه‌ی ظاهری و جسمانی بر دشمن نیست. گاه به معنی پیروزی مکتب است، و مهم‌ترین پیروزی نیز همین است. امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا شربت شهادت نوشیدند؛ ولی هدفشان که نشان دادن چهره‌ی زشت بنی‌امیه بود که مدعی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، اما جامعه‌ی اسلامی را به عصر جاهلیت باز می‌گرداندند، محقق کردند. آیا می‌توان گفت که آن‌ها در کربلا مغلوب شدند؟! مهم این است که انبیا و جنود

الهی یعنی مؤمنان، در برابر تمام تلاش‌های مستمر و منسجم دشمنان حق توانستند اهداف خود را در دنیا پیش ببرند و پیروان زیادی پیدا کنند و خط مکتبی خود را تداوم بخشند و در برابر آن همه توفان قد علم کنند و حتی در دنیای امروز نیز افکار اکثر مردم جهان را به خود متوجه کنند. نوع دیگری از پیروزی، پیروزی تدریجی در برابر دشمن در طول قرن‌هاست که گاه نسلی به میدان می‌آید و پیروز نمی‌شود؛ اما نسل‌های آینده دنبال کار آنان را می‌گیرند و به پیروزی می‌رسند؛ مانند پیروزی نهایی لشکر اسلام بر لشکر صلیبیون بعد از دویست سال. این نیز پیروزی محسوب می‌شود.

دو: فراموش نباید کرد که وعده‌ی خداوند در باره‌ی غلبه مؤمنان، یک وعده‌ی مشروط است و نه مطلق، و بسیاری از اشتباهات، از توجه نکردن به این حقیقت سرچشمه می‌گیرد. زیرا در آیات شریف، کلمه‌ی «عَبَادَنَا» (بندگان ما) و «جُنْدَنَا» (لشکر ما) یا تعبیرات مشابه دیگری که در این زمینه در سایر آیات قرآن آمده، مانند «حزب الله» و «الَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا» و «وَلَيَصْرُنَّ اللَّهُ مَن يَصْرُهُ» و مانند این‌ها، همه دلیل روشنی برای شروط پیروزی است. ما باید به وعده‌های خود عمل کنیم تا خداوند نیز به وعده‌هایش عمل کند. در جنگ احد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، وعده‌ی پیروزی به مسلمانان داده بود، و آنان در مرحله‌ی اول جنگ نیز پیروز شدند؛ اما گروهی به فکر جمع‌آوری غنائم و ایجاد تفرقه و نفاق و رها کردن فرمان رسول خدا افتادند و در حفاظت از دستاورد پیروزی آغاز جنگ و دره‌ی احد کوتاهی کردند، و همین امر سبب شکست نهایی آن‌ها در این جنگ شد (تفسیر نمونه، ج ۱۹، صص ۱۸۷-۱۹۱). گویا گروهی که خود را طلب‌کار می‌دانستند، نزد پیامبر اسلام آمدند و با لحن خاصی گفتند: پس وعده‌ی پیروزی چه شد؟ قرآن، جواب بسیار زیبایی به آن‌ها داده که شاهد گفتار ما نیز هست: «خداوند، وعده‌ی خود به شما (در باره‌ی پیروزی بر دشمن در احد) را محقق کرد، در آن هنگام که (در آغاز جنگ) دشمنان را به فرمان او می‌کشتید، و این پیروزی همچنان ادامه داشت تا این‌که سست شدید و در کار خود نزاع کردید، و بعد از آن‌که (به مطلوب خود رسیدید) و آنچه را دوست می‌داشتید، خداوند به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند، و برخی، خواهان آخرت. (با این حال، باز شما را از شکست کامل نجات داد)، و آن‌ها را از شما منصرف کرد تا شما را بیازماید، و شما را مضمول عفو خود قرار داد، و خداوند به مؤمنان فضل و بخشش دارد.» (آل عمران/۱۵۲). /ب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ۱ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشَفَاقٍ ۲  
 كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحِثُّ مَنَاصٍ ۳  
 وَجَعَلُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكُفْرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ۴  
 أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ۵ وَانطَلَقَ  
 الْمَلَائِكَةُ مِنْهُمِ أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهِتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۶  
 مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَأَةِ الْأُخْرَىٰ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ۷ أَنْزَلَ  
 عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا  
 عَذَابَ ۸ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنٌ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ۹ أَمْ  
 لَهُمْ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۱۰  
 جُنْدًا مَا هُنَالِكَ مَهْرُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ۱۱ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ  
 قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ۱۲ وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ  
 وَأَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ۱۳ إِنَّ كُلًّا إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ  
 فَحَقَّ عِقَابِ ۱۴ وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَأْلَهَا  
 مِنْ فَوْقٍ ۱۵ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۱۶

به نام خداوند بخشندهی مهربان  
 صاد. سوگند به قرآن که شامل پند و یادآوری  
 (حقایق) است؛ از جمله این که تو از  
 پیامبران ما هستی) ۱. حقیقت این است که  
 کافران در سرسختی و ستیزه جویی به سر  
 می‌برند ۲. چه بسیار نسل‌هایی که پیش از  
 آنان نابود کردیم. پس (هنگام نزول عذاب) ندا  
 دادند؛ حال آن که (دیگر) زمان گریختن نبود.  
 ۳ آنان از آمدن هشداردهنده‌ای از جنس  
 خود نزدشان شگفت زده شده‌اند، و کافران  
 گفتند: «این جادوگری بسیار دروغگوست؛ ۴  
 آیا خدایان (متعدد) را (انکار کرده و معبود  
 خویش را) خدایی یگانه قرار داده است؟ به  
 راستی این سخنی عجیب است!» ۵ و اشراف  
 و سران‌شان (نومیدانه از نزد پیامبر بیرون)  
 رفتند (و گفتند): «بروید و بر (پرستش)  
 خدایان‌تان ایستادگی کنید. قطعاً این همان  
 چیزیست که (از سوی خدا از ما) خواسته  
 شده است؛ ۶ ما این (گفته) را در (این آیین  
 اخیر (که میان مردم متداول است)، نشنیده‌ایم.

این فقط دروغ‌بافیست؛ ۷ آیا از میان (همه‌ی) ما، قرآن بر او نازل شده است؟» حقیقت این است که ایشان نسبت  
 به سخن من، در شك و تردید به سر می‌برند؛ واقعیت این است که هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند. ۸ آیا گنجینه‌های  
 رحمت پروردگار شکست‌ناپذیر و بسیار بخشنده‌ات، نزد آنان است؟ ۹ آیا آنان، فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و  
 آنچه را که میان آن دو است، (در اختیار) دارند؟ (اگر چنین است)، با وسایل (عروج به عالم بالا، به آنجا) صعود کنند  
 (و جلوی نزول وحی بر پیامبر را بگیرند)؛ ۱۰ (کافران)، سپاه کوچک و ناچیزی از گروه‌ها (ی کافر گذشته) هستند  
 که آنجا شکست خواهند خورد. ۱۱ پیش از آنان (نیز) قوم نوح، قوم عاد و فرعون که میخ‌هایی (برای شکنجه)  
 داشت، (پیامبران را) دروغگو شمردند؛ ۱۲ (همچنین قوم) ثمود، قوم لوط و اهالی آن سرزمین پردرخت (یعنی قوم  
 شعیب). (مقصودم از) گروه‌ها (ی کافر گذشته)، این‌ها هستند. ۱۳ هیچ‌یک از آن‌ها نبودند، مگر این که پیامبران را  
 دروغگو شمردند؛ به همین سبب، مجازات من (بر آنان) لازم شد. ۱۴ این‌ها فقط منتظر یک بانگ (مرگبار) هستند  
 که بلافاصله رخ می‌نماید و تکراری (هم) نخواهد داشت. ۱۵ (با تمسخر) گفتند: «پروردگاره در دادن بهره‌ی ما (از  
 عذاب)، پیش از (فرا رسیدن) روز حساب شتاب کن!» ۱۶



## ۱- ۱۶. قرآن در منطق کفار جایگاهی ندارد

خداوند برای منذر بودن پیامبر ﷺ که مشرکان از قبول آن خودداری می‌کردند و عزت و شقاق به خرج می‌دادند، و ملت‌های بی‌شماری به سبب امتناع از پذیرفتن آن هلاک شده بودند، به قرآن که متضمن ذکر و یادآوری است، سوگند خورده است.

### قرآن؛ ذکر الهی

قرآن، هم خودش ذکر است و هم دارای ذکر. ذکر، به معنی یادآوری و زدودن زنگار غفلت از صفحه‌ی دل، یاد خدا، یاد نعمت‌های او، یاد دادگاه بزرگ رستاخیز، یاد هدف خلقت انسان، و یاد توحید و معارف حقیقی است که از آن سرچشمه می‌گیرد. عامل مهم بدبختی انسان‌ها، فراموشی و غفلت است، و قرآن مجید آن را زایل می‌کند.

آثار مهم فراموشی این‌هاست: ۱. خدا، آن‌ها را فراموش می‌کند: «آن‌ها (منافقان)، خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آن‌ها را فراموش کرد.» (توبه/۶۷)؛ ۲. عذاب شدید الهی: «کسانی که از راه خداوند گمراه می‌شوند، عذاب شدیدی به سبب فراموش کردن روز حساب دارند.» (ص/۲۶)؛ ۳. فراموشی خود: «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند؛ پس خداوند، خودشان را نیز از یادشان برد. آنان، فاسقان‌اند.» (حشر/۱۹)؛ ۴. قرآن، وسیله‌ای برای شکافتن پرده‌های نسیان، و نوری برای برطرف کردن ظلمات غفلت و فراموش‌کاری است. آیاتش انسان را به یاد خدا و معاد می‌اندازد و جمله‌هایش انسان را با ارزش‌های وجودی خویش آشنا می‌کند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۰۹).

### علل اعراض از ذکر

کلمه‌ی «عزه»، به معنای امتناع و زیر بار نرفت و حالتی مانع مغلوب شدن انسان است؛ و کلمه‌ی «شقاق»، به معنای مخالفت است (مفردات، ص ۵۶۳ و ص ۴۵۹).

خداوند به رسولش می‌فرماید که اگر می‌بینی مشرکان در برابر این آیات روشنگر و قرآن بیدارکننده تسلیم نمی‌شوند، نه بدین علت است که پرده‌ای بر کلام حق افتاده؛ بلکه به علل ذیل است:

۱. **تکبر و غرور:** کافران، گرفتار تکبر و غروری هستند که آن‌ها را از قبول حق باز می‌دارد، و نیز دچار عداوت و عصبانی‌اند که مانع آنان از پذیرش دعوت تو می‌شود. قرآن در اینجا نفوذناپذیری و کبر و غرور و پیمودن راه جدایی و شکاف و تفرقه را عامل بدبختی کفار شمرده است. آری، این‌ها، صفات زشت و شومی است که روی چشم و گوش انسان پرده می‌افکند و حس تشخیص را از انسان می‌گیرد، و چه دردناک است که چشم باز باشد و گوش باز اما آدمی کور باشد و کر!

خداوند می‌فرماید: «هنگامی که به او (منافق) گفته می‌شود از خدا بترس، لجابت و تعصب و غرور، او را می‌گیرد و به گناه می‌کشاند. آتش دوزخ برای او کافیست، و چه جایگاه بدی!» (بقره/۲۰۶).

۲. **ارزش‌های مادپرگرایانه:** مشرکان از روی تعجب و انکار می‌گفتند: «آیا از میان همه‌ی ما، قرآن تنها بر محمد نازل شده؟»؛ یعنی از میان این‌همه پیرمرد پرسن‌وسال یا این‌همه ثروتمند و سرشناس آیا کسی جز محمد یتیم تهی‌دست پیدا نشد که خدا قرآنش را بر او نازل کند؟! این منطق، منحصر به آن زمان نبود؛ که در عصر و زمان ما نیز هر گاه مسئولیت مهمی به کسی واگذار شود، روح حسادت شعله‌ور و چشم‌ها خیره و گوش‌ها تیز و نق‌زدن‌ها و بهانه‌گیری‌ها آغاز می‌شود، و می‌گویند آدم پیدا نمی‌شد که این کار به فلان کس که از خانواده‌ی گمنام و فقیریست، واگذارده شده است؟ (تفسیر نمونه، ج ۱۹، صص ۲۲۳-۲۲۴). حتی دنیاپرستی سبب شد که اهل کتاب (یهود و نصاری) که قدر مشترکی با مسلمانان داشتند، از اسلام و قرآن فاصله بگیرند و سراغ بت‌پرستان روند و بگویند که راه شما بهتر از راه این‌هاست: «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب خدا دارند، به جبت و طاغوت (بت و بت‌پرستان) ایمان می‌آورند و به مشرکان می‌گویند که آن‌ها از کسانی که به محمد ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند؟» (نساء/۵۷).

۳. **شک در اصل وحی:** خداوند می‌فرماید آنچه که مشرکان گفته‌اند، از روی ایمان و اعتقاد نیست؛ بلکه هنوز در باره‌ی ذکر من یعنی قرآن در شک‌اند و احتمال می‌دهند که حق نباشد. ۴. **تقلید کورکورانه:** اگر مشرکان به حقانیت قرآن معتقد نشده‌اند، نه بدان علت است که قرآن در دلالت کردن بر حقانیت نبوت و آیت بودنش برای آن کامل نبوده و از افاده‌ی این معنا قاصر است و نمی‌تواند برای مردم یقین و اعتقاد بیاورد؛ بلکه تعلق دل‌های آنان به عقاید باطل و پافشاری آنان بر تقلید کورکورانه است که ایشان را از نظر و تفکر در دلالت آیت الهی و معجزه‌ی او بر نبوت باز می‌دارد، و در نتیجه، در باره‌ی این آیت یعنی قرآن در شک‌اند؛ در حالی که قرآن، معجزه است.

۵. **روح استکبار:** انکار قرآن از ناحیه‌ی مشرکان و ایمان نیاوردن آنان به حقانیت آن، ناشی از شکی بدان نیست؛ بلکه ناشی از روح سرکشی و استکباریست که دارند. همین روحیه باعث شده که به حقانیت قرآن اعتراف نکنند؛ هرچند بدان یقین داشته باشند، و این سرکشی را همچنان ادامه می‌دهند تا وقتی که عذاب را بچشند. آن وقت به حکم اضطرار ناگزیر می‌شوند اعتراف کنند؛ همچنان که اقوام دیگری که مثل ایشان بودند، بعد از چشیدن عذاب اعتراف کردند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۸۰). / ب



در برابر سخنان شان صبر کن و بنده‌ی ما، داوود نیرومند، را به یاد آور؛ چه این که او بسیار (به درگاه خدا) بازمی گشت. ۱۷ ما کوه‌ها را رام و مسخر کردیم تا هنگام عصر و صبحگاهان، همراه او (خدا را) پاک و منزّه شمردند. ۱۸ و پزندگان را (نیز) دسته جمعی (مسخر کردیم تا همراه او تسبیح گویند، و بدین وسیله) همه‌ی آنان بسیار (به درگاه ما) بازمی گشتند. ۱۹ و فرمان‌روایی اش را استحکام بخشیدیم و به او حکمت و (نیز) قدرت جداسازی حق از باطل در گفت‌وگو (و نزاع بین دو نفر) را عطا کردیم. ۲۰ آیا خبر آن افرادی که با هم نزاع و کشمکش داشتند، به تو رسیده است، در آن زمان که از دیوار عبادتگاه خصوصی (داوود) بالا رفتند؛ ۲۱ آنگاه که (نامعمول) نزد داوود آمدند؟ از این رو، از آن‌ها ترسید. گفتند: «نترس. (ما) دو گروه هستیم که با هم نزاع و کشمکش داریم و برخی از ما به برخی (دیگر) تجاوز کرده‌اند. پس میان ما به حق

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾  
 إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾ وَالطَّيْرَ  
 مُحْشَوْرَةً كُلًّا لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾ وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَءَاثِنَاهُ الْحِكْمَةَ  
 وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾ وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضِرِ إِذْ تَسَوَّرُوا  
 الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ  
 خَصِمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ  
 وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً  
 وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ قَالُوا كَيْفَ نُنَاجِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾ قَالَ  
 لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نُعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ  
 لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
 وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا  
 وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ  
 ﴿٢٥﴾ يٰدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ  
 بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ  
 عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

قضاوت کن و ستم روا مدار و راه راست را به ما نشان ده. ۲۲. این، برادر من است که نود و نه گوسفند دارد، و من (تنها) یک گوسفند دارم. (اکنون در گوسفند من هم طمع کرده و) می گوید که این را (هم) به من واگذار کن، و در این کشمکش بر من چیره شده است (و نمی توانم حقم را از او بگیرم).» ۲۳ (داوود) گفت: «بی شک او به علت مطالبه‌ی گوسفند تو برای افزودن به گوسفندان خودش، به تو ستم کرده است، و در حقیقت، بسیاری از شریکان به یکدیگر تجاوز می کنند؛ مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، و آنان خیلی اندک اند.» داوود (که بدون خواستگ تو از برادر دیگر حکم کرده بود)، متوجه شد که ما (با این ماجرا) او را صرفاً آمووده‌ایم. از این رو از پروردگارش آموزش خواست و خاضعانه (برای خدا) به خاک افتاد و (به درگاهش) توبه کرد. ۲۴ ما نیز آن (ترک اولی) را بر او بخشیدیم، و به راستی او نزد ما قرب و منزلتی (والا) و فرجامی نیکو دارد. ۲۵ ای داوود، ما تو را جانشینی (برای خود) در زمین قرار دادیم. بنابراین، میان مردم به حق داوری کن و از هوا و هوس پیروی مکن؛ که تو را از راه خدا منحرف می کند. به راستی آنان که از راه خدا منحرف شده‌اند، به سبب فراموش کردن روز حساب، عذابی سخت خواهند داشت. ۲۶

## ۲۰ - ۲۶. داوود علیه السلام، معصوم، صاحب حکمت و بهره‌مند از فصل الخطاب بود

«حکمت»، در اصل به معنای نوعی از حکم است، و مراد از آن، معارف حق و متقنی‌ست که به انسان سود بخشد و آدمی را به کمال برساند؛ گرچه برخی گفته‌اند که مراد از آن، نبوت، زبور و علم شرایع است (روح‌المعانی، ج ۲۳، ص ۱۷۷). «فصل الخطاب» نیز بدین معناست که انسان، قدرت تجزیه و تحلیل یک کلام را داشته باشد و بتواند آن را تفکیک کند و حق آن را از باطلش جدا کند. این معنا، با قضاوت صحیح بین دو نفر متخاصم نیز منطبق است.

### ماجرای داوود علیه السلام

آنچه از قرآن مجید استفاده می‌شود، بیش از این نیست که افرادی برای دادخواهی، از محراب داوود بالا رفتند و نزد او حاضر شدند، و او نخست وحشت کرد.

باید توجه کرد که میان خشیت، خوف و فزع فرق وجود دارد: خشیت، تأثر قلبی و در مقام ادراک است و فقط نسبت به خدا رواست. خوف اما تأثر از ناملایمات در مقام عمل است؛ یعنی حرکتی که انسان برای دفع شری می‌کند و مذموم نیست. فزع نیز نفرتی‌ست که از منظره‌ی مخوف در دل ایجاد می‌شود (مفردات/۶۳۵)؛ پس آن هم مذموم نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۹۱).

سپس به شکایت شاکي (صاحب یک گوسفند) گوش فرا داد که یکی از آن دو، ۹۹ گوسفند ماده داشته، و دیگری فقط يك گوسفند؛ در حالی که صاحب نودونه گوسفند از برادرش تقاضا داشته که آن یکی را هم به او واگذار کند. او حق را به شاکي داد؛ بدون این‌که نظر طرف مقابل را بشنود، و این تقاضا را ظلم و تعدی خواند. سپس از کار خود پشیمان شد و از خداوند تقاضای عفو کرد، و خدا او را بخشید (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۴۹). این ماجرا در خود شبهاتی نهفته دارد که توضیح داده خواهد شد.

### توضیح شبهات ماجرای داوود علیه السلام

۱. داوود علیه السلام دانست که این واقعه، امتحانی بوده که خداوند وی را با آن آزموده، و خود فهمید که در طریقه‌ی قضاوت خطا کرده است. پس برای آنچه از او سر زده بود، از پروردگار خود طلب آموزش کرد و پدربنگ به حالت رکوع درآمد و توبه کرد. ۲. ممکن است پاسخ داوود، پاسخی تقدیری باشد؛ یعنی به صاحب یک گوسفند گفته اگر این‌طور باشد که تو توضیح

دادی، طرف مقابل به تو ستم کرده است؛ گرچه قرآینی در دست داشت که مطابق آن، صاحب نودونه گوسفند، محق بود.

۳. اکثر مفسران (تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۱۶۶)، به تبع روایات بر این اعتقادند که این قوم که برای مخاصمه بر داوود وارد شدند، ملائکه‌ی خدا بودند، و خدا آنان را به سوی وی فرستاد تا امتحانش کند. البته خصوصیات داستان دلالت می‌کند که این واقعه، يك واقعه‌ی طبیعی نبوده است؛ چون اگر طبیعی بود، می‌بایست آن اشخاص که یا انسان بودند یا ملك، از راه طبیعی بر داوود وارد می‌شدند و نه از دیوار. همچنین می‌بایست با اطلاع وارد می‌شدند؛ نه چنان‌که او را دچار فزع کنند. دیگر این‌که اگر امری عادی بود، داوود از کجا فهمید که ماجرا، صحنه‌ای برای امتحان وی بوده است؟ از جمله‌ی «فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» بر می‌آید که خدای متعال، او را با این صحنه آزموده تا راه داوری را به او یاد بدهد و او را در خلافت و حکمرانی در بین مردم استاد کند. همه‌ی این‌ها این احتمال را تأیید می‌کنند که مراجعه‌کنندگان به وی، ملائکه بوده‌اند که به صورت مردانی از جنس بشر ممثل شده بودند.

پس سخن داوود علیه السلام - به فرضی که حکم رسمی و قطعی او بوده باشد - حکمی در ظرف تمثل است؛ همچنان‌که اگر این صحنه را در خواب دیده، و در آن عالم، حکمی بر خلاف کرده بود، گناه شمرده نمی‌شد؛ چراکه حکم در عالم تمثل، گناه و خلاف نیست؛ چون عالم تمثل، عالم تکلیف نیست (مانند ماجرای آدم و حوا). ظرف تکلیف، تنها عالم مشهود و بیداری‌ست که عالم ماده است.

۴. اگر پرسیده شود که پس استغفار و توبه چه معنایی دارد، می‌گوییم: استغفار و توبه‌ی آن عالم هم مانند خطای در آن عالم و درخور آن است؛ مانند استغفار و توبه‌ی آدم از آنچه که از او سر زد.

۵. ممکن است پرسیده شود که چرا خداوند به داوود فرمود که از هوای نفس پیروی مکن؛ مگر پیامبران الهی، معصوم از خطا و اشتباه نیستند؟ در جواب باید گفت که پیامبران الهی معصوم‌اند؛ اما عصمت آنان باعث سلب اختیارشان نمی‌شود؛ یعنی پیامبران امکان گناه دارند؛ وگرنه چه فضیلتی بر دیگران دارند؛ در حالی که فضایل آنان، چون بوی خوش گل‌های خوشبو، جبری‌ست؛ مادام که اختیار باقی‌ست، تکلیف صحیح است. پس خداوند می‌تواند به داوود حکم کند که از هوای نفس پیروی مکن؛ که تو را از راه خدا باز می‌دارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۹۶-۲۹۷). ب/



وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٣٧﴾ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ  
﴿٣٨﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو  
الْأَلْبَابِ ﴿٣٩﴾ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ  
﴿٤٠﴾ إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّفِيَنَ الْجِيَادِ ﴿٤١﴾ فَقَالَ إِنِّي  
أَحْبَبْتُ حَبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَقًّا تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٤٢﴾  
رُدُّوهَا عَلَيَّ فُطِفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿٤٣﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا  
سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَانَ عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٤٤﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي  
وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٤٥﴾  
فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٤٦﴾ وَالشَّيْطَانَ  
كُلَّ بَنَاءٍ وَعَوَاصٍ ﴿٤٧﴾ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٨﴾ هَذَا عَطَاؤُنَا  
فَأَمَّا أَوْامِسِكِ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٩﴾ وَإِنَّا لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ  
مَآبٍ ﴿٥٠﴾ وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ  
بُئْسَ وَعْدًا ﴿٥١﴾ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٥٢﴾

ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو هست، بی هدف نیافریده ایم. این، گمان کافران است. پس وای به حال کافران به سبب آتش (دوزخ). ۲۷. آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، همچون کسانی قرار می دهیم که در زمین فساد می کنند؟ آیا پرهیزکاران را مانند گنه کاران قرار می دهیم؟ ۲۸. (این، کتابی پرخیر و برکت است که بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند و خردمندان پند گیرند. ۲۹. به داوود، سلیمان را بخشیدیم. چه بنده‌ی خوبی بود! او بسیار (به درگاه ما) بازمی گشت. ۳۰. زمانی (را یاد کن) که در پایان روز، اسب‌های اصیل و چابک (برای استفاده در جهاد) بر او عرضه شدند. ۳۱. پس گفت: «من این اسب‌ها را دوست دارم به خاطر (اینکه مرا به) یاد خدا (می اندازند)؛ تا این که اسب‌ها از دیدگانش پنهان شدند.» ۳۲. (پس گفت): «اسب‌ها را برایم برگردانید. پس (برای نوازش آنها)، به

دست کشیدن به ساق پاها و گردن‌هایشان مشغول شد. ۳۳. به راستی سلیمان را آزمودیم، و بر تخت (پادشاهی) او، جسدی افکندیم. آنگاه (به درگاه ما) توبه کرد. ۳۴. گفت: «پروردگارا، مرا بیامرز و فرمان‌روایی ای به من ببخش که پس از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ به راستی تو بسیار بخشنده‌ای.» ۳۵. پس باد را برایش مسخر کردیم که به فرمان او به هر جا که می خواست، به نرمی روان می شد. ۳۶. و (از) جن‌های پلید، هر (یک را که) بنا و غواص (بود، به تسخیر او درآوردیم تا در خشکی و دریا برایش خدمت کنند). ۳۷. و گروه دیگری (از جن‌های پلید) را (برایش مسخر کردیم)؛ که در زنجیرها به هم بسته شده بودند. ۳۸. (و به او گفتیم): «این، بخشش بی‌شمار ماست؛ پس (به هر که می خواهی، از آن) ببخش، یا نگاه دار.» ۳۹. به راستی او نزد ما قرب و منزلتی (والا) و فرجامی نیکو دارد. ۴۰. بنده‌ی ما ایوب را به یادآور؛ آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان، درد و رنجی (فراوان) به من رسانده است. ۴۱. (به او گفته شد): «با پایت (به زمین) بکوب (تا چشمه‌ای پدید آید).

این، محلی (پر از آب) خنک برای شست‌وشو و نوشیدنی (گوارایی) است.» ۴۲. **رکوع طبع و نشر قرآن کریم**



## ۲۷ - ۲۸. دو دلیل بر اثبات معاد

خداوند در آیات شریف، دو حجت ارایه می‌کند تا از رهگذر آن دو، معاد را اثبات فرماید:

### ۱. استناد بر علت غایی خلقت

اگر امر خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است - با این‌که اموری فانی‌شدنی‌اند - به سوی غایتی باقی و ثابت و غیر مؤجل (بدون پایان) منتهی نشود، امری باطل خواهد بود، و باطل به معنی هر چیزی که غایت نداشته باشد، محال است تحقق پیدا کند و در خارج موجود شود. علاوه بر این، صدور چنین خلقتی از خالق حکیم، محال است، و در حکیم بودن خالق هم هیچ حرفی نیست. این‌که خدا عالم را به باطل و بدون غایت خلق کرده باشد و روز حسابی که در آن نتیجه‌ی امور معلوم می‌شود، در کار نباشد، پندار و ظن کسانی‌ست که کافر شدند. پس وای به حال ایشان از عذاب آتش! (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۲۹۹).

اکنون سؤال این است که اعتقاد حکومت‌های الحادی به پوچی عالم، چگونه آن‌ها را قادر به اجرای حق و عدالت می‌کند؟! تنها حکومتی می‌تواند حق و عدالت را اجرا کند که از جهان‌بینی الهی نشأت گرفته باشد و برای عالم هدفی قائل است و نظامی حساب‌شده که حکومت نیز باید در مسیر آن باشد. اگر دنیای الحادی امروزی، در حکومتش، در جنگ و صلحش، و در اقتصاد و فرهنگش به بن‌بست رسیده، ریشه‌ی اصلی آن را در همین امر باید جست. نیز برای همین است که آن‌ها پایه‌ی فعالیت‌های خود را زور و سلطه قرار داده‌اند و برای هر کس، آن چیزی را قائل‌اند که می‌تواند با زور و ستم به دست آورد. چه وحشتناک است دنیایی که بر این طرز فکر پی‌ریزی و اداره شود (تفسیر نمونه، ج ۱۹، صص ۲۶۵-۲۶۶).

### ۲. مساوی نبودن متقیان و فاجران

بی‌تردید انسان هم مانند سایر انواع موجودات، کمالی دارد، و کمال انسان این است که هم در علم و هم در عمل، از مرحله‌ی قوه و استعداد در آید و به مرحله‌ی فعلیت برسد؛ یعنی به عقاید حق معتقد شود و اعمال صالح را به جا آورد؛ که فطرت خود او اگر سالم مانده باشد، این عقاید حق و اعمال صالح را تشخیص می‌دهد و مساوی با ایمان به حق و عمل‌هایی می‌داند که مجتمع انسانی را در زمین صالح می‌کند. پس تنها کسانی که ایمان آورده و به صالحات عمل کرده‌اند، یعنی متقیان، انسان‌های کامل هستند؛ اما مفسدان در زمین، یعنی

کسانی که عقاید فاسد و اعمال فاسد دارند و «فجار» نامیده می‌شوند، افرادی هستند که در انسانیت‌شان نقص دارند. البته مقتضای آن کمال و این نقص این است که در مقابل کمال، حیاتی سعید و عیشی طیب باشد، و در ازای آن نقص، حیاتی شقی و عیشی نکبت‌بار. معلوم است که زندگی دنیا که هم آن طایفه و هم این طایفه از آن استفاده می‌کنند، زیر سیطره‌ی اسباب و عوامل مادی اداره می‌شود که تأثیر آن‌ها در انسان کامل و ناقص و مؤمن و کافر یکسان است؛ یعنی زهرش هر دو را می‌کشد، آتشش هر دو را می‌سوزاند و آفتابش به هر دو می‌تابد. در نتیجه، هر کس عمل خود را نیکو و آن‌طور که باید، به انجام رساند، و اسباب مادی هم با عمل او موافقت داشته باشد، قهراً زندگی مطلوبی خواهد داشت، و هر کس بر خلاف این باشد، زندگی تنگ و ناراحتی خواهد داشت.

بنابراین اگر زندگی، منحصر به همین زندگی دنیا باشد که گفتیم، نسبتش با هر دو طایفه یکسان است، و بنابراین اگر حیات آخرت که متناسب با اعمال دنیوی هر طایفه هست، وجود نداشته باشد، عدالت خداوند زیر سؤال می‌رود. این در حالی‌ست که خداوند به رساندن هر حقی به صاحب حقش عنایت دارد؛ که این معنا در آخرت رقم می‌خورد. پس یکسان معامله کردن با هر دو طایفه، و لغو کردن آنچه صلاح این و فساد آن اقتضا دارد، خلاف عدالت خداست.

البته این آیه‌ی شریف نمی‌خواهد بفرماید که مؤمن و کافر یکسان نیستند؛ بلکه می‌خواهد مقابله‌ی بین کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند و کسانی را که این‌طور نیستند، بیان کند؛ چه ایمان نداشته باشند؛ یا ایمان داشته و عمل صالح نداشته باشند. برای همین، دوباره مقابله را بین متقیان و فجار قرار داده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۲۹۹-۳۰۰).

### مصادیق آیه

در تفسیر این آیات، از امام صادق علیه السلام این روایت وارد شده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، به امیر مؤمنان علی علیه السلام و یارانش اشاره می‌کند؛ در حالی که کَاْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ، اشاره به مخالفان آن‌هاست.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۵۳). روایت دیگری (روح المعانی، ج ۲۳، ص ۱۷۱) نیز یکی از مصادیق «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» را حضرت علی علیه السلام معرفی کرده است. البته لازم است بیان شود که ذکر مصادیق آیه، از باب تطبیق مفهوم آیه بر مصادیق بارز و اتم آن است؛ و الا تفسیر آیه، همان است که گفته شد. /ب

و خانواده‌ی (از دست رفته) اش و (نیز فرزندان) مانند آنان را همراه خانواده اش به او بخشیدیم تا رحمتی (بزرگ) از جانب ما (بر او) و پند و تذکری برای خردمندان باشد. ۴۳ و (به او گفتیم): «دسته‌ی کوچکی ساقه و گیاه برگیر و (همسرت را) با آن بزن و سوگند (خود را) مشکن.» به راستی ما او را شکیبایافتیم. چه بنده‌ی خوبی بود! او بسیار (به درگاه ما) باز می‌گشت. ۴۴ و بندگان ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب را یاد کن؛ که نیرومند و باصیرت بودند؛ ۴۵ زیرا ما آنان را به سبب ویژگی (عالی و) ناب و خالصی (که در وجودشان بود)، یعنی یاد (همیشگی) آن سرا (یعنی سرای آخرت)، پاک و خالص کردیم. ۴۶ و به راستی آنان نزد ما از برگزیدگان و خوبان اند. ۴۷ اسماعیل و یسع و ذوالکفل (پیامبری که کفالت گروهی از بنی اسرائیل را به عهده گرفت) را یاد کن. همگی از خوبان بودند. ۴۸ (نقل) این (سرگذشت‌ها، مایه‌ی) شرف و بزرگی (آن پیامبران) است، و بی‌شک پرهیزکاران، فرجام خوبی خواهند داشت؛ ۴۹ یعنی باغ‌هایی (از بهشت) که برای اقامت همیشگی‌ست؛ همان‌که

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذَكَرَى لِأُولَى الْأَبْيَابِ ﴿٤٣﴾ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾ وَأذْكَرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَأَسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ﴿٤٥﴾ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾ وَأذْكَرْ اسْمُعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾ هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَّثَابٍ ﴿٤٩﴾ جَنَّتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمْ الْأَبْوَابُ ﴿٥٠﴾ مُتَّكِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ فِيهَا بِفَاكِهِةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾ وَعِنْدَهُمْ قُضِرَتُ الْأَرْبَابُ ﴿٥٢﴾ هَذَا مَا توعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ ﴿٥٤﴾ هَذَا وَإِنَّ لِلطَّغْيِينِ لَشَرَّ مَثَابٍ ﴿٥٥﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَنْسِفُ اللَّهُ إِلَيْهَا هَذَا فَلْيَذوقوه حَمِيمٌ وَعَسَاقُ ﴿٥٦﴾ وَءَاخِرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴿٥٨﴾ هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿٥٩﴾ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَمَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَيَنْسِفَ الْقَرَارُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

درهائش برای آنان گشوده است؛ ۵۰ در حالی که در آنجا (بر تخت‌های مجلل) تکیه زده‌اند و میوه‌هایی فراوان و نوشیدنی‌هایی (گونگون) می‌خواهند. ۵۱ و نزد آنان، و زانی هم‌سن‌وسال حضور دارند که نگاه‌های خود را (جز همسران‌شان، از دیگران) فرو می‌افکنند. ۵۲ این، همان (نعمت‌هایی) است که به سبب (این‌که) روز حساب (فرا می‌رسد، به آن) وعده داده می‌شود. ۵۳ به راستی این روزی ماست که تمامی ندارد. ۵۴ این (سرنوشت پرهیزکاران است)؛ و (اما) طغیانگران، بی‌گمان فرجام بدی دارند؛ ۵۵ یعنی جهنم که در آن وارد شده، می‌سوزند، و (حقیقت این است که) بستر بدی (برای استراحت) است؛ ۵۶ این، آبی جوشان و چرکابی متعفن است؛ پس باید از آن بچشند. ۵۷ و (عذاب‌های) دیگری از این قبیل (می‌چشند؛ که این عذاب‌ها) انواع گوناگونی دارند. ۵۸ (آنگاه به پیشوایان دوزخیان خطاب می‌شود): «این (پیروان شما)، گروهی انبوه هستند که همراه شما با سختی و فشار وارد (دوزخ) می‌شوند.» (آن گمراهگران می‌گویند: «به اینجا) خوش نیامدند و گشایشی برایشان مباد؛ آنان در آتش وارد شده، می‌سوزند.» ۵۹ (پیروان آنان) می‌گویند: «بلکه شما خوش نیامدید و خوش نباشید. (این،) شما (بودید که) این (سیه‌روزی) را از پیش برای ما فراهم کردید؛ پس چه مکان بدی برای استقرار است!» ۶۰ (پیروان) می‌گویند: «پروردگارا، هر کس که این (سیه‌روزی) را از پیش برای ما فراهم کرده است، عذابی دوچندان در آتش برایش بیفزای.» ۶۱

## ۴۵ - ۴۸. ویژگی‌های انبیای عظام الهی

پیامبران، واسطه‌های میان انسان‌ها و خداوندند و از ایشان در این آیات شریف به نیکویی یاد شده است.

۱. **دارای ید و بصرت:** کلمه‌ی «ید» و نیز کلمه‌ی «بصر» وقتی ممدوح‌اند که دست و چشم انسان باشند (وگرنه حیوانات هم دست و چشم دارند) و در مواردی استعمال شوند که آفریدگار، آن دو را برای همان موارد آفریده باشد، و شخص نام‌برده، دست و چشم خود را در راه انسانیت خود به خدمت گیرد، و در نتیجه، با دست خود اعمال صالح به جا آورد و به سوی خلق خدا خیر جاری کند، و با چشم خود، راه‌های عافیت و سلامت را از موارد هلاکت تمییز دهد و به حق رسد؛ نه این‌که حق و باطل برایش یکسان و مشتبّه باشد. واضح است که پیامبران الهی، در طاعت خدا و رساندن خیر به خلق، و نیز در بینایی‌شان در تشخیص اعتقاد و عمل حق، بسیار قوی بوده‌اند.

آیه‌ی شریف «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند، و کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم، و تنها ما را عبادت می‌کردند.» (انبیاء/۷۳)، به آن دو معنا که در آیه‌ی مورد بحث آمده، اشاره و هر دو را بیان کرده است؛ چون ائمه بودن و به امر خدا هدایت کردن و وحی خدا را گرفتن، همه، آثار «ابصار» است، و زکات دادن و فعل خیرات و اقامه‌ی نماز، آثار «ایدی» (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۲۲۲-۲۲۳). امام باقر علیه السلام نیز صاحب ید بودن را به نیرومندی در عبادت، و صاحب ابصار بودن را به داشتن بصیرت در عبادت تفسیر کرده است (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۴۲).

انبیای الهی، جامع علم و عمل بودند. در حدیث آمده است که افراد انسان، چهار قسم هستند: عالم متمسک، عالم متهتک، جاهل متمسک، جاهل متهتک؛ اولی، اهل نجات، و بقیه، اهل عذاب هستند. «عالم بی‌عمل و چشمه‌ی بی‌آب، یکی است». در قیامت سؤال می‌شود که چرا عمل نکردی؟ عذر می‌آورد که نمی‌دانستم. خطاب می‌رسد که چرا نمی‌دانستی؟ انسان بخواهد به اوج سعادت پرواز کند، دو بال می‌خواهد: علم و عمل؛ لکن

اکثر مردم، چشم قلبشان روشن نیست: یا با کفر کور شده؛ یا با صفات خبیث مریض شده؛ یا حب شهوات، روی او را پوشانیده است (اطیب‌البیان، ج ۱۱، ص ۲۵۲).

۲. **دارای خلوص‌اند:** ما آنان را به خصلتی خالص و غیر آمیخته خالص کردیم؛ خصلتی بس عظیم الشان که همان یاد خانه‌ی آخرت است. وقتی انسان همواره به یاد آخرت و جوار رب‌العالمین باشد و تمامی هم‌اش بدان معطوف شود، قهراً معرفتش به خدا کامل، و نظرش در تشخیص عقاید حق صائب می‌شود، و نیز در سلوک راه عبودیت حق، بصیرت پیدا می‌کند، و دیگر بر ظاهر حیات دنیا و زینت آن، مانند ابنای دنیا، جمود ندارد. قرآن کریم در شأن چنین کسانی در جای دیگر فرموده است: «اکنون که چنین است، از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد، اعراض کن! این آخرین حد آگاهی آن‌هاست.» (نجم/۲۹-۳۰).

البته برخی از مفسران گفته‌اند که مراد از کلمه‌ی «دار»، همین دار دنیا است، و منظور آیه این است که ما ایشان را برای دار دنیا خالص کردیم؛ یعنی تا دنیا برقرار باشد، ذکر خیر آنان بر سر زبان‌ها خواهد بود (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۱۱۸)؛ همچنان که در جای دیگر فرموده است: «و از رحمت خود به آنان عطا کردیم و برای آن‌ها نام نیک و مقام والایی (در میان همه‌ی امت‌ها) قرار دادیم.» (مریم/۵۰).

۳. **منتخب خداوندند:** ایمان و عمل صالح پیامبران الهی سبب شده که خدا آنان را از میان بندگان برگزیند و به منصب نبوت و رسالت مفتخر کند. همچنین نیکوکاری آن‌ها به حدی رسیده که عنوان «اخیار» (نیکان) را در همه‌ی جهات پیدا کرده‌اند. آنان، افکارشان نیک، اخلاقشان نیک، و اعمال و برنامه‌ها و سراسر زندگانی‌شان نیک است، و آنچه خوبان همه دارند، آن‌ها تنها دارند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۰۹). به همین دلیل، بعضی از مفسران، از این تعبیر که خداوند بدون هیچ قید و شرطی آن‌ها را از «اخیار» خوانده، برای آنان، مقام عصمت استفاده کرده‌اند؛ چراکه هر گاه انسانی «خیر مطلق» باشد، حتماً معصوم است (تفسیر فخر رازی، ج ۲۶، ص ۲۱۷). / ب



وَقَالُوا مَا لَنَا لَنَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦١﴾ أَخَذْنَاهُمْ  
 سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٢﴾ إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ  
 النَّارِ ﴿٦٣﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَمَنِ إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٤﴾  
 رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٦٥﴾ قُلْ هُوَ نَبَوًّا  
 عَظِيمٌ ﴿٦٦﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٧﴾ مَا كَانَ لِمَنْ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ  
 الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٨﴾ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾  
 إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ﴿٧٠﴾ فَاذْأَسْوَيْتُهُ  
 وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧١﴾ فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ  
 كُلُّهُمْ أَسْجُودًا ﴿٧٢﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٣﴾  
 قَالَ يَا بَلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ  
 أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ  
 مِنْ طِينٍ ﴿٧٥﴾ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ ﴿٧٦﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي  
 إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٧﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿٧٨﴾ قَالَ فَإِنَّكَ  
 مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٧٩﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨٠﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ  
 لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨١﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٢﴾

اهل آتش) می گویند: «چه شده که مردانی را که همواره آنان را در زمهری انسان های بد می شمردیم، نمی بینیم؟! ۶۲ آیا (بی سبب) آنان را (در دنیا) مسخره می کردیم، یا چشمان مان از (دیدن) آنان به خطا رفته است (و آنان نیز در دوزخ اند)؟» ۶۳ بی شک این (گفت وگو)، یعنی بحث و جدل دوزخیان، حقیقت دارد. ۶۴ بگو: من تنها هشداردهنده هستم و هیچ خدایی جز خدای یگانه و بسیار مسلط و چیره وجود ندارد؛ ۶۵ مالک و صاحب اختیار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ آن شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده. ۶۶ بگو: این (قرآن)، خبری بزرگ است؛ ۶۷ که شما به آن پشت کرده اید. ۶۸ (من بدون وحی الهی)، هیچ اطلاعی از بزرگان (عالم) بالاتر، در آن زمان که (در مورد آفرینش انسان) با یکدیگر گفت وگو می کردند، نداشتیم؛ ۶۹ (زیرا من از خودم چیزی نمی دانم و) تنها به من وحی

می شود؛ که من هشداردهنده ای آشکار هستم (و آگاهی من از غیب برای اجرای همین مأموریت است). ۷۰ زمانی (را یاد کن) که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من بشری از گل خواهم آفرید؛ ۷۱ پس هنگامی که او را کامل آفریدم و از روح خویش در او دمیدم، سجده کنان برای او (به خاک) بیفتید.» ۷۲ آنگاه همه ی فرشتگان (به آدم) سجده کردند؛ ۷۳ جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد. ۷۴ فرمود: «ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده به آنچه با دستان (قدرت) خویش آفریدم، باز داشت؟ آیا تکبر ورزیدی یا از بلندپایگان (عالم وجود) بودی؟!» ۷۵ گفت: «من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق کردی.» ۷۶ فرمود: «بنابراین، از این (مقام و منزلت) بیرون شو؛ که تو (از درگاه ما) رانده شدی؛ ۷۷ و تا روز جزا، لعنت من بر تو خواهد بود.» ۷۸ گفت: «پروردگارا، (اکنون که مرا راندی)، تا روزی که (خلایق) زنده می شوند، به من مهلت ده.» ۷۹ فرمود: «تو از مهلت یافتگانی؛ ۸۰ تا روزی (که) آن وقت مشخص (فرا رسد).» ۸۱ گفت: «(اینک که به من مهلت دادی)، به عزتت سوگند می خورم که همه ی انسان ها را گمراه کنم؛ ۸۲ جز بندگانی از ایشان که خالص شده اند.» ۸۳

تنها تأکید را می‌رساند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۱۳۳): ۲. مراد از دو دست، نعمت‌های دنیا و آخرت است (روح‌المعانی، ج ۲۳، ص ۲۲۵):  
 ۳. منظور از آن یکی، مبدأ پیدایش بدن، و دیگری، مبدأ پیدایش روح است؛ یا یکی، صورت آدمی، و دیگری، معنای اوست؛ یا یکی، صفات جلال خدا، و دیگری، صفات جمال اوست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۳۴۴-۳۴۱).

اصولاً یکی از روش‌های مؤثر تربیت، به یاد آوردن شخصیت والا و ارزش وجودی انسان است. در چنین احوالی است که انسان احساس می‌کند که پستی و انحطاط، لایق شأن او نیست و خود به خود از آن کناره‌گیری می‌کند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۳۶).

### شیطان، مستکبر و منکر مالکیت مطلقه و حکمت خداست

ابلیس، از علت سجده نکردن بر آدم به خدا می‌گوید: من شرافت ذاتی دارم؛ چون مرا از آتش خلق کرده‌ای، و آدم، مخلوقی است از گل. در این پاسخ، اشاره‌ای به این است که از نظر ابلیس، او امر الهی وقتی لازم‌الاطاعه است که حق باشد؛ نه این‌که ذات او امر او، لازم‌الاطاعه باشد، و چون امرش به سجده کردن حق نبوده، اطاعتش واجب نیست. این حرف یعنی ابلیس، اطلاق مالکیت خدا و حکمت او را قبول نداشته، و این همان اصل و ریشه‌ای است که تمامی گناهان و عصیان‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد؛ چون معصیت وقتی سر می‌زند که صاحبش از حکم عبودیت خدای متعال و مملوکیت خودش برای او خارج شود و از این اعراض کند که ترک معصیت، بهتر از ارتکاب آن است. این همان انکار مالکیت مطلق خدا و نیز انکار حکمت اوست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۳۴۴-۳۴۶).

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ای بندگان خدا، عبرت بگیرید از کاری که خداوند با ابلیس کرد که اعمال طولانی و کوشش‌های فراوان او را - در حالی که شش هزار سال عبادت کرده بود - ... برای ساعتی تکبر بر باد داد. پس چگونه ممکن است کسی همان کار ابلیس را بکند و از غضب خداوند در امان بماند؟ ... این دشمن خدا، شیطان، پیشوای متعصبان و سلف مستکبران است که اساس تعصب و تکبر و خودخواهی را پی ریخت، با خداوند در مقام جبروتش ستیز و منازعه کرد، لباس خودبزرگ‌بینی بر تن پوشانید، و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذاشت. آیا نمی‌بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش کوچک کرد و به علت بلندپروازی‌اش پست و خوار کرد و در دنیا مطرودش کرد، و در آخرت، آتش سوزان دوزخ را برای او آماده کرده است؟» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲). / ب

میرزا طبع و نشر فرمان کریم

## ۷۱ - ۸۳. انسان برای خداست؛ اما شیاطین به او حسادت می‌ورزند

خداوند، بشر را آفرید و او را برای این بشر خواند که در بین همه‌ی جانداران، تنها آدمی است که پر و کرک و مو و پشم، ظاهر پوستش را نبوشانده است (مفردات، ص ۱۲۴). در آیه‌ی شریف، مبدأ خلقت آدمی، گل معرفی شده؛ در حالی که در سوره‌ی روم، خاک؛ در سوره‌ی حجر، گل خشکیده‌ای که از گلی بدبو (تیره‌رنگ) گرفته شده (حجر/۲۶)؛ و در سوره‌ی رحمان، گل خشکیده‌ای همچون سفال ذکر شده است (رحمان/۱۴). این اختلاف در تعبیر، اشکالی به وجود نمی‌آورد؛ برای این‌که همان مبدأ واحد، احوال مختلفی به خود گرفته، و در هر جای قرآن کریم، نام یکی از آن احوال آمده است.

### انسان شرافت دارد

«تسویه‌ی انسان»، به معنای تعدیل اعضای اوست؛ یعنی خداوند اعضای بدنی او را با یکدیگر ترکیب و تکمیل کند تا به صورت انسانی تمام‌عیار درآید. «دمیدن روح در آن» نیز یعنی او را موجودی زنده قرار دهد. شرافت آدمی اما از دو جهت است:  
 ۱- خداوند، روح دمیده‌شده در انسان را به خود نسبت داده و فرموده است: «از روح خودم در آن دمیدم.» این نسبت، برای شرافت دادن به آن روح است. سپس می‌فرماید اینک که از روح خودم در آن دمیدم، شما ملائکه بر او سجده کنید. پس تمامی فرشتگان برای آدم سجده کردند و احدی از آن تخلف نکرد؛ مگر ابلیس که تکبر کرد و از سجده برای او دریغ ورزید، و البته او از سابق بر این معنا کافر بود.

۲- خداوند، خلقت بشر را به دست خود نسبت داده و به شیطان فرموده است: «چه مانع شد از این‌که برای چیزی سجده کنی که من آن را با دست‌های خود آفریدم؟» این کلام برای این بوده که برای انسان شرافتی را اثبات کند و بفرماید که هر چیزی را برای چیزی دیگر آفریدم؛ ولی آدم را برای خودم. اگر کلمه‌ی «ید» را مثنی آورده و فرموده «دو دستم»، با این‌که می‌توانست مفرد بیاورد، برای این است که به کنایه بفهماند که در خلقت او اهتمام تام داشتم؛ همچنان‌که ما انسان‌ها هم در عملی که بدان اهتمام بیشتری داشته باشیم، هر دو دست خود را به کار می‌بندیم.

البته مفسران، در معنای ید، نظریات دیگری نیز آورده‌اند:  
 ۱. مراد از عبارت «خلقت ییدی»، نسبت دادن خلقت به خود است، و مراد از کلمه‌ی «ید»، قدرت است، و تثبیه آوردن آن،





قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ ﴿۸۴﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ  
تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ  
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿۸۶﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ  
﴿۸۷﴾ وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿۸۸﴾

سُورَةُ الزُّمَرِ  
آيَاتُهَا ۷۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَنْزِيلَ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۱﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ  
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿۲﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ  
الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا  
لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ  
يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿۳﴾ لَوْ أَرَادَ  
اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ  
اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿۴﴾ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ  
الْأَيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى الْإَيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ  
وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿۵﴾

فرمود: «سوگند به حق، و فقط حق را می‌گویم: ۸۴ بی‌شک جهنم را از تو و پیروانت - از همگی‌تان - پر خواهم کرد.» ۸۵ بگو: در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی‌خواهم، و من از مدعیان دروغین (نبوت) نیستم. ۸۶ این (قرآن)، فقط یادآوری و پندی برای جهانیان است؛ ۸۷ و بی‌شک پس از مدتی، از (راست بودن) خبر(های) آن (از آینده) آگاه خواهید شد. ۸۸

سوره‌ی زمر (در مکه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان نازل کردن این کتاب، از جانب خدای شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۱ ما این کتاب را بر تو نازل کردیم؛ در حالی که سراسر حق است. پس در حالی که عبادت (خود) را برای خدا خالص کرده‌ای، او را بپرست. ۲ آگاه باشید که عبادت خالصانه، تنها برای خداست، و کسانی که (مشرکان)

به جای خدا سرپرست خود انتخاب کرده‌اند، (می‌گویند که) ما آن معبودها را فقط از این رو می‌پرستیم که ما را حقیقتاً به خدا نزدیک کنند. خداوند در آنچه در آن اختلاف دارند، میان‌شان قضاوت می‌کند. خداوند، کسی را که دروغگو و بسیار کافر است، هدایت نمی‌کند. ۳ اگر خدا می‌خواست فرزندی برگزیند، قطعاً از میان آفریده‌هایش، آنچه را که (خودش) می‌خواست، برمی‌گزید؛ (ولی) او (از داشتن فرزند) بسیار پاک و منزه است؛ (زیرا) او خدای یگانه و بسیار مسلط و چیره است. ۴ آسمان‌ها و زمین را هدفمند آفرید. با (پرده‌ی) شب، روز را می‌پوشاند، و با (روشنایی) روز، شب را می‌پوشاند، و خورشید و ماه را (برای منافع مهمی) رام و مسخر کرد؛ به طوری که هر یک تا زمانی معین در حرکت‌اند. بدانید که او شکست‌ناپذیر و بسیار آمرزنده است. ۵

## ۸۶. پیامبر ﷺ از متکلفان نیست

در معنای متکلف نبودن پیامبر ﷺ آمده است:

۱. پیامبر ﷺ خود را از تصنع و خودآرایی به چیزی که آن را ندارد، مبرا می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴۷)؛ ۲. سخنانش مقرون به دلیل و منطق است، و هیچ‌گونه تکلفی در آن وجود ندارد. عباراتش روشن و سخنانش خالی از هر گونه ابهام و پیچیدگی است (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۵۱)؛ ۳. ایشان فرموده‌اند که من از طرف خود برای پیامبری به سوی شما نیامده‌ام و آمدن خود را بر شما تکلیف نمی‌کنم؛ بلکه خدایم مرا به این کار دستور داده است؛ ۴. من به چیزی که طبق مقتضای عقل نباشد، اصرار نمی‌کنم.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است: «مسلمانان به پیامبر خدا ﷺ گفتند: ای پیامبر، اگر کسانی را که بر آنان دستی داشتی، به‌اکراه به اسلام در می‌آوردی، بی‌گمان شمار ما افزون می‌شد و در برابر دشمن خود تقویت می‌شدیم. پیامبر خدا ﷺ گفت: من آن نیستم که بدعتی را به خدا عزّ و جلّ عرضه کنم که در آن باره با من چیزی نگفته است، و من از متکلفان نیستم.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۷۳). همچنین نقل شده که «عبدالله بن مسعود» گفته است: ای مردم، هر که چیزی را می‌داند، بگوید، و هر که نمی‌داند، بگوید خدا داناتر است. خود این، علم است که انسان چیزی را که نمی‌داند، بگوید خدا داناتر است. برای همین، خداوند به پیامبر خود می‌گوید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ».

## علایم متکلفان چیست؟

در روایات اسلامی، بحث‌های فراوانی در باره‌ی نشانه‌های متکلفان و علایم آنان آمده است:

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «متکلف، سه نشانه دارد: پیوسته با کسانی که برتر از او هستند، نزاع و پرخاش می‌کند؛ دنبال اموری است که هرگز به آن‌ها نمی‌رسد؛ و از چیزهایی سخن می‌گوید که از آن‌ها آگاهی ندارد.» (جوامع‌الجامع، ص ۳۹۵). در وصایای پیامبر ﷺ به علی (علیه السلام) نیز آمده است: «متکلف، سه نشانه دارد: در حضور قلمی می‌گوید؛ در غیاب غیبت می‌کند؛ هنگام مصیبت، زبان به شتمات می‌گشاید.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۷۳). در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «متکلف، خطاکار است؛ هرچند در ظاهر به حقیقت رسد. متکلف در عاقبت کار جز پستی و خواری نتیجه‌ای نخواهد گرفت، و امروز نیز جز رنج و زحمت و ناراحتی بهره‌ای ندارد. متکلف، ظاهرش

ریا، و باطنش نفاق است، و پیوسته با این دو بال پرواز می‌کند! تکلف، از اخلاق صالحان و شعار متقین در هیچ کاری نیست؛ همان‌گونه که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: بگو من از شما پاداشی نمی‌طلبم و از متکلفان نیستم.» (همان).

متکلفان، کسانی هستند که از جاده‌ی حق و عدالت و راستی و درستی قدم بیرون نهاده‌اند؛ واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرند؛ به پندارها روی می‌آورند؛ از اموری که آگاهی ندارند، خبر می‌دهند؛ در اموری که نمی‌دانند، دخالت می‌کنند؛ ظاهر و باطنشان دو تا است؛ حضور و غیاب‌شان متضاد است؛ خود را به رنج و زحمت می‌افکنند؛ و نتیجه‌ای جز سرشکستگی و بدبختی به دست نمی‌آورند؛ و پرهیزگاران و صالحان از این «صفت» (تکلف) به کلی پاک و منزّه‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۵۴).

## چرا انسان به تکلف نیاز پیدا می‌کند؟

چرا صاحب حق که حامل پیام و رسالتی برای مردم است که با سرشت و فطرتشان سازگار است و عقلشان آن را تأیید می‌کند، به‌دروغ چیزی بر خود بندد؟ رسالتی که تمام سنت‌ها و قوانین زندگی تأیید می‌کند که رسالت پروردگار جهانیان است. آری، فقط صاحب باطل به تکلف و بستن چیزی به خود نیاز دارد؛ زیرا چیزی که می‌آورد، جز استثنائاتی نیست که آنچه در زندگی وجود دارد، آن را رد می‌کند، و نفوس، به سرشت خود، از پذیرفتن خودداری می‌ورزند، و او برای این که مردم را بفریبد، ناگزیر است به تکلف رو کند و چیزهایی بر خود ببندد و به روش‌های پیچاپیچ متوسّل شود. مثال این وضع، شخص دروغ‌گوست؛ زیرا او که می‌خواهد از چیزی غیر واقعی و غیر حقیقی سخن گوید که مردم آن را باور نمی‌کنند، ناچار می‌شود سخنش را به آرایش‌های کلام بیاراید و با سوگندهای پی در پی تقویت کند؛ در حالی که راستگو در سخن خود بسیار واضح و در نفس خود مطمئن و آسوده‌خاطر است. زندگی پیامبر ﷺ، گواه هماهنگی پیامبر ﷺ با حقایق عالم است؛ هماهنگی‌ای که از سرشت پاک، صراحت بیان و بینش نافذ ایشان برمی‌خیزد؛ وی در دریافت امر پروردگارش، شتاب نمی‌کند؛ حکمی را که خدا بیانی قرآنی برای آن نفرستاده، بر خود نمی‌بندد و جعل نمی‌کند؛ آنچه مردم هنوز به سطح ادراکش نرسیده‌اند، از خدا مطالبه نمی‌کند؛ حق و تسلط کسی را از او نمی‌راید؛ بی‌تابی نمی‌کند؛ نمی‌هراسد؛ انحصارطلبی نمی‌ورزد؛ ظاهرسازی نمی‌کند؛ غل و غش به کار نمی‌برد؛ و جز حق آشکار و رأی روشن و واضح نمی‌طلبد (تفسیر هدایت، ج ۱۱، ص ۲۰۹-۲۰۶) / ب/



خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلْ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانزَلَ لَكُمْ  
 مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةً أَزْوَاجًا يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ  
 خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ  
 الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصَفُّونَ ﴿٦﴾ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ  
 اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ  
 لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ  
 فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾  
 ﴿٨﴾ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ  
 نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلٍ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا  
 لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ  
 النَّارِ ﴿٩﴾ أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ أُنَاءً أَلَيْلٍ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَخْرَةَ  
 وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ  
 لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٠﴾ قُلْ يُعْبَادِ الَّذِينَ  
 آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ  
 وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١١﴾

شما را از (طریق) يك نفر آفرید. آنگاه همسرش را از جنس او خلق کرد، و برایتان از (چهار گروه) چهارپایان، هشت نوع (یعنی نر و ماده از هر يك) آفرید. (همچنین) شما را در رَحِمِهای مادران تان، طی آفرینش‌های پی‌درپی، در سه تاریکی (یعنی پوسته‌ی شکم، رحم و جفت) می‌آفریند. این است «الله»؛ مالک و صاحب‌اختیار شما. فرمان‌روایی (جهان)، تنها از آن اوست. هیچ خدایی جز او نیست. پس چگونه (از حق) بازگردانده می‌شوید؟ ۶ اگر ناسپاسی کنید، خدا از شما بی‌نیاز است و ناسپاسی را برای بندگان نمی‌پسندد، و اگر شکرگزاری کنید، آن را برای شما می‌پسندد، و هیچ گناه‌کاری، بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. آنگاه بازگشت شما، تنها به پیشگاه پروردگارتان است، و پس از آن، شما را از کارهایی که می‌کردید، آگاه می‌کند؛ زیرا او (اسرار) درون سینه‌ها را به‌خوبی می‌داند. ۷ هنگامی که رنج و

گرفتاری (مختصری) به انسان برسد، پروردگارش را صدا می‌زند؛ در حالی که (امیدش از همه جا قطع شده و) به درگاه او باز می‌گردد. پس از آن، هنگامی که از جانب خود، نعمتی به او می‌بخشد، گرفتاری و رنجی که پیش از این (خدا را) برای (برطرف شدن) آن می‌خواند، فراموش می‌کند و برای خدا همتیانی قرار می‌دهد تا (مردم را) از راه او منحرف کند. بگو: «در حالی که کافری، اندکی خوش باش و (از دنیا) لذت ببر؛ که تو از دوزخیانی.» ۸ (آیا آن کافر ناسپاس بهتر است،) یا کسی که در ساعاتی از شب با فروتنی و در حال سجده یا ایستاده مشغول طاعت است (و) از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند، یکسان‌اند؟ تنها خردمندان پند می‌گیرند. ۹ بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، خود را از (خشم) مالک و صاحب‌اختیاران حفظ کنید. کسانی که در دنیا نیکی کنند، (پاداش) نیکیی دارند، و زمین خدا (برای هجرت) پهناور است. پاداش شکیبایان صرفاً، بدون محاسبه به آنان داده می‌شود. ۱۰

واقع شده یا وقوعش فرض شده، و با طبع شخص راضی سازگار است؛ ۴. چون رضا بعد از وقوع چیزی (فعل یا وصف)، بدان متعلق می‌شود، صفتی از اوصاف قائم به ذات خدا نیست؛ بلکه صفتی است که از فعل خدا انتزاع می‌شود؛ چون خدای متعال، منزله است از این‌که محل حوادث قرار گیرد؛ ۵. پس رضایت خدا از هر امری، بدین معنی است که فعل خدا با آن امر سازگار باشد. در نتیجه چون فعل خدا به دو قسم تشریحی و تکوینی است، رضای او هم دو قسم تکوینی و تشریحی پیدا می‌کند. پس هر امر تکوینی، یعنی هر چیزی که خدا اراده‌اش و ایجادش کرده، مرضی به رضای تکوینی خداست؛ بدین معنا که فعل او (ایجاد)، ناشی از مشیتهی سازگار با آن موجود بوده است. همچنین هر امر تشریحی، یعنی دستورها و تکالیف اعتقادی و عملی مانند ایمان آوردن و عمل صالح کردن، مرضی خداست، به رضای تشریحی او؛ بدین معنا که آن اعتقاد و آن عمل، با تشریح خدا سازگار است. پس کفر و فسق، با رضایت تشریحی خدا همراه نیست؛ بلکه خشم و سخط خدا را در پی دارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۴-۳۶۸).

#### دو نکته‌ی اساسی

۱. **جبرگرایی، باطل است:** آیه‌ی شریف، اگرچه مجموعه‌ای از فلسفه‌ی «تکلیف» و خصوصیات آن، همچنین «مسئولیت انسان‌ها» و موضوع «جزا و پاداش و کفر» را در جمله‌هایی کوتاه و منسجم بیان کرده، در عین حال، پاسخ دندان‌شکنی به طرفداران مکتب جبر داده که در میان فرق اسلامی نیز کم نبوده‌اند؛ چراکه با صراحت می‌گوید: خداوند هرگز راضی به کفران کردن بندگانش نیست، و این خود دلیل روشنی‌ست بر این‌که هرگز اراده‌ی کفر در مورد کافران نیز نکرده است؛ چنان‌که پیروان مکتب جبر می‌گویند؛ زیرا هنگامی که به چیزی راضی نباشد، حتماً آن را اراده نخواهد کرد.

۲. **هرکس مسئول اعمال خویش است:** این نکته نیز شایان توجه است که اصل مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش، از اصول منطقی و مسلم همه‌ی ادیان آسمانی‌ست. البته گاه ممکن است انسان، شریک جرم دیگری باشد. این در صورتی‌ست که به نحوی در ایجاد مقدمات یا اصل آن عمل دخالت داشته باشد؛ مانند کسانی که بدعت شومی می‌گذارند؛ یا سنت زشت و غلطی که هر کس بدان عمل کند، گناه آن را برای «مسبب اصلی» نیز می‌نویسند؛ بی آن‌که از گناه عاملان بدان چیزی کاسته شود (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۸۷-۲۸۸) / ب

مرد طبع شرفران کریم

#### ۷. کفر یا ایمان انسان، برای خداوند تفاوت دارد یا نه؟

علت دعوت انسان به سوی توحید و اخلاص دین برای خدای سبحان، این نیست که خدای متعال بدین محتاج است که مشرکان به سوی او رو کنند و از عبادت غیر او منصرف شوند؛ چراکه در حق او نه انتفاع تصور دارد و نه متضرر شدن؛ بلکه بدین سبب است که خدای متعال به سعادت‌مندی ایشان عنایت و لطف دارد.

جمله‌ی «وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»، برای دفع این توهم است که ممکن است از جمله‌ی «فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنكُم» به ذهن کسی آید؛ این‌که وقتی خدا از ما بی‌نیاز است و نه از کفر ما متضرر می‌شود و نه از ایمان ما بهره‌مند، پس دیگر برای چه از ما می‌خواهد که مؤمن شویم و شکرش را به جای آوریم؟ جمله‌ی شریف، این توهم را چنین دفع می‌کند که هرچند خدا از شما بی‌نیاز است، عنایت الهی‌اش اقتضا می‌کند که کفر (کفران نعمت که مترادف با کفر به خداست) را برای شما نپسندد؛ چون شما بندگان او هستید؛ همچنان که اقتضا می‌کند که هر یک از آفریده‌هایش را به کمالی برساند که برای آن کمال خلق شده است. عید نمی‌تواند ولایت مولای خود را فراموش کند و برای خود اولیایی دیگر بگیرد. او نمی‌تواند مولای خود را که غرق در نعمت‌های اوست، عصیان، و از دشمن او اطاعت کند؛ با این‌که آن دشمن هم بنده‌ی خداست و مهر بندگی او به پیشانی‌اش خورده و مالک هیچ نفع و ضرری برای خودش نیست؛ تا چه رسد برای غیر. مقصود از عباد نیز مخلصان یا معصومان (تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۱۵) نیست؛ زیرا در آن صورت، معنای آیه این می‌شود که خداوند برای معصومان، ایمان، و برای کفار، کفر را پسندیده است.

#### خشم و رضای پروردگار چه معنایی دارد؟

صفت رضا، این ویژگی‌ها را دارد:

۱. رضا، وصف صاحبان شعور و اراده است، و در مقابل آن، صفت خشم و سخط قرار دارد، و هر دو، وصف وجودی هستند؛ ۲. رضایت و خشنودی همواره به اوصاف و افعال تعلق می‌گیرد و نه به ذوات. برای مثال گفته می‌شود که من از اوصاف و افعال فلانی راضی‌ام، و گفته نمی‌شود که من از این گل راضی هستم؛ ۳. رضا همان اراده نیست؛ هرچند هر عملی که اراده بدان متعلق شود، بعد از وقوعش، رضایت هم دنبالش هست؛ زیرا اراده همواره به امری مربوط می‌شود که هنوز واقع نشده، و رضا همواره به چیزی تعلق می‌گیرد که



قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١١﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ  
 أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ  
 عَظِيمٍ ﴿١٣﴾ قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾ فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ  
 دُونِهِ ۗ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ  
 الْقِيَامَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١٥﴾ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ  
 مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ۗ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ ۗ يُعْبَادُ  
 فَاتَّقُونَ ﴿١٦﴾ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى  
 اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادَ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ  
 أَحْسَنَهُ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ۗ وَوَلَّيْنَاكَ هُمْ أَوْلَا  
 الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُتَّقِدُ مَنْ فِي  
 النَّارِ ﴿١٩﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ  
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِعَادَ ﴿٢٠﴾  
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ  
 ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا  
 ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٢١﴾

بگو: من مأمور شده‌ام که «الله» را بپرستم؛ در حالی که عبادت (خود) را برای او خالص کرده‌ام؛ ۱۱ و مأمور شده‌ام که نخستین مسلمان باشم. ۱۲ بگو: اگر من (نیز) از پروردگرم نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. ۱۳ بگو: فقط «الله» را می‌پرستم؛ در حالی که عبادتم را برای او خالص کرده‌ام؛ ۱۴ شما (نیز هر) آنچه را که می‌خواهید، به جای او بپرستید. بگو: زیان‌کاران (حقیقی)، کسانی هستند که (سرمایه‌ی) وجود خویش و خانواده‌ی (بهشتی) خود را روز قیامت از دست دادند. آگاه باشید که زیان آشکار، همین است. ۱۵ آنان در بالای سر، سایه‌بان‌هایی از آتش دارند و زیر پاهایشان (نیز) زیراندازهایی (آتشین). این است (عذاب) که خدا با (توصیف) آن، بندگان را می‌ترساند پس ای بندگان من، خود را از (عذاب) من حفظ کنید. ۱۶ و کسانی که از بردگی طغیانگران دوری کنند و به (درگاه)

خدا بازگردند، بشارت، از آن ایشان است. پس بندگان (خاص) مرا بشارت ده؛ ۱۷ هم‌آنان که سخنان را می‌شنوند، آنگاه از بهترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان، کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده است، و آنان خردمندان حقیقی‌اند. ۱۸ آیا کسی که فرمان عذاب در باره‌ی او قطعی شده (، راه نجاتی دارد)؟ آیا تو می‌توانی کسی را که در آتش است، نجات دهی؟ ۱۹ ولی کسانی که خود را از (خشم) خدا حفظ کردند، قصرهایی مرتفع دارند که روی آن‌ها، قصرهای مرتفع دیگری بنا شده که از زیر آن‌ها، نهرهایی جاری‌ست. به راستی خدا (این را) وعده داده است. خدا خلف وعده نمی‌کند. ۲۰ آیا ندیده‌ای که خدا آبی از آسمان نازل کرد؟؛ آنگاه آن را در چشمه‌هایی در زمین راه داد؛ سپس به وسیله‌ی آن، کشت و زرع رنگارنگ را (از زمین) بیرون آورد. (آن کشت) سپس خشک می‌شود، و در نتیجه، آن را زرد می‌بینی. و سپس آن را به صورت خاشاک در می‌آورد. به راستی در این (چرخه‌ی مرگ و زندگی)، یادآوری (بزرگی) برای خردمندان وجود دارد. ۲۱

الکلباب. «(اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳).

### حقیقتی به نام آزاداندیشی در اسلام

اسلام بر منطق آزاداندیشی تأکید شدید دارد و همه‌ی مذاهب را به مناظره و مباحثه دعوت می‌کند و جاهلان بی‌خبری را که هنگام شنیدن پیام حق، دست در گوش می‌گذارند و جامه بر سر می‌کشند، نکوهش شدید می‌کند (نوح/۷)؛ چون هم از بیان مبانی و اصول خود هراسی ندارد و هم از شنیدن آرای دیگر مکاتب بشری و الهی استقبال می‌کند. در عین حال اما اصولی را نیز برای آزاداندیشی رعایت می‌کند که همان اصول برای برخی بددلان محل ابهام شده است. در این باره به چند نکته باید توجه شود (تفسیر نمونه، ج ۱۹، صص ۴۱۷-۴۱۸):

۱. **ممنوعیت مطالعه‌ی کتب ضلال:** در اسلام چرا خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است؟ در آیات شریف، سخن از اقولی است که امید هدایت در آن باشد؛ چراکه خداوند در آیات دیگر، هم قول احسن را معرفی کرده؛ آنجا که فرموده است: «چه کسی خوش‌گفتارتر است از کسی که به سوی خدا می‌خواند و عمل صالح می‌کند؟» (فصلت/۳۲)؛ هم قائل بدان را چنین شناسانده است: «بگو: این راه من است که من و هر کس که پیرو من است، با بصیرت و بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» (یوسف/۱۰۸). آیه‌ی شریف، محدوده‌ی اقوال را سخنانی در نظر گرفته که ماهیت هدایتگری به سوی خدا و عمل صالح دارند. پس زمانی که ثابت شد کتابی در پی گمراه کردن است، از این گستره خارج خواهد بود.

۲. **حرمت دادن قرآن به دست کفار:** این حرمت، تا زمانی است که مایه‌ی هتک و بی‌حرمتی باشد؛ و الا کافری که در پی تحقیق از اسلام است، از این دامنه بیرون است.

۳. **مراتب تمییز خوب از بد:** جداسازی و تمییز خوب از بد و سره از ناسره، مراتب و سطوحی متناسب با افهام انسان‌ها دارد. از این رو باید معارف را تسهیل کرد و به مرز سطوح فهم و ادراک بشر رساند و سپس به ایشان عرضه کرد تا توان انتخاب درست را پیدا کنند.

در زمینه‌ی آزاداندیشی اسلامی، روایاتی از این جمله آمده است: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی شریف فرموده است: «این آیه در باره‌ی کسانی است که حدیثی را که می‌شنوند، بی‌کم‌وکاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می‌کنند.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۸۲). امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرموده است: «گفتار حکمت‌آمیز، گم‌شده‌ی مؤمن است. پس حکمت را بگیر؛ هرچند از اهل نفاق صادر شود.» (نهج البلاغه، حکمت ۸۰). / ب

### ۱۷ - ۱۸. بندگان خاص خدا، در پی حق‌اند؛ نه باطل

در آیات شریف، خداوند از بندگان خاص خود سخن می‌گوید که اقولی را که پیوندی محکم با عمل دارند، می‌شنوند و از بهترین آن‌ها تبعیت می‌کنند. بهترین سخن، قولی است که آدمی را بهتر به حق برساند، و بندگان خاص خدا که مبتنی بر فطرت سلیم خود، خواهان رشد و رسیدن به واقع و حق هستند، هر سخنی را بدین امید گوش می‌کنند که در آن حقی بیابند، و می‌ترسند که اگر آن را گوش نکنند، حق از ایشان فوت شود. آنان هر جا بین حق و باطل یا رشد و گمراهی متحیر شدند، البته از حق و رشد متابعت می‌کنند. آنان، هر سخنی را پس از شنیدن، بدون تفکر و تدبیر رد نمی‌کنند و باطل و گمراهی را رها می‌کنند. همچنین هر جا بین حق و حق‌تر یا رشد و رشد بیشتر قرار گرفتند، البته حق‌تر و رشد بیشتر را انتخاب می‌کنند. بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد از گوش کردن به حرف‌ها و پیروی کردن از بهترین آن‌ها، گوش کردن به قرآن و غیر قرآن، و پیروی کردن از قرآن است (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۹۳). برخی دیگر گفته‌اند که مراد، استماع اوامر خدای متعال و پیروی کردن از بهترین آن‌هاست (روح‌المعانی، ج ۲۳، ص ۲۵۳). برای مثال، در موضوع قصاص، خدا، هم اجازه‌ی قصاص به ایشان داده و هم عفو، و ایشان، عفو را انتخاب می‌کنند. همچنین هم اجازه داده که صدقه را آشکارا دهند و هم پنهانی، و ایشان، پنهانی صدقه می‌دهند.

### ویژگی‌های بندگان خاص خدا

بندگان خاص خداوند، دارای دو ویژگی اساسی هستند:

۱. **تنها کسانی هستند که هدایت‌یافته‌اند:** پیروی از بهترین قول، خود هدایتی الهی است، و این هدایت که طلب حق و آمادگی تام برای پیروی از آن در هر جاست که یافت شود، هدایتی اجمالی است که تمامی هدایت‌های تفصیلی و رسیدن به هر يك از معارف الهی، بدان منتهی می‌شود.

۲. **تنها کسانی هستند که صاحب عقل‌اند:** عقل، نیرویی است که با آن، انسان به سوی حق راه پیدا می‌کند، و علامت داشتن عقل، پیروی از حق است. اگر سفیه کسی است که دین خدا را پیروی نمی‌کند (بقره/۱۳۰)، عاقل، کسی است که از دین خدا متابعت می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۳۸۰-۳۸۱).

امام کاظم علیه السلام فرموده است: «خدای، تبارک و تعالی، اهل عقل و فهم را در کتاب خود بشارت داده و فرموده: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا



أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ  
 لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾ اللَّهُ  
 نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ  
 جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ  
 إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضِلِلِ  
 اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ ﴿٢٢﴾ أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سَوَاءَ الْعَذَابِ  
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٣﴾  
 كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَاتَتْهُمُ الْعَذَابُ مِن حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ  
 ﴿٢٤﴾ فَآذَاهُمْ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ  
 الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي  
 هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٦﴾ قُرْءَانَا عَرَبِيًّا  
 غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٧﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ  
 شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ  
 ﴿٢٩﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣٠﴾

آیا کسی که خدا دلش را برای تسلیم شدن (در برابر خدا و پذیرش اسلام) آماده کرده، و بدین سبب، بر (فراز) نوری (بزرگ) از جانب پروردگارش (استوار) است، همچون کوردلان گمراه است؟ پس وای بر کسانی که دل‌هایشان به سبب (رو گرداندن از) یاد خدا سنگ شده است! آنان در گمراهی آشکاری به سر می‌برند. ۲۲. خداوند، بهترین سخن را نازل کرد؛ یعنی کتابی که (آیاتش در شیوایی و بلندی محتوا)، مانند یکدیگر است و (پندها و مفاهیم عالی‌اش) تکرار شده است. از (شنیدن) آن، لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگارشان می‌ترسند. آنگاه جسم و جان‌شان با یاد خدا آرام می‌شود. این هدایت خداست که هر کس را بخواهد به وسیله‌ی آن هدایت می‌کند، و هر کس را که خدا گمراه کند، هیچ هدایتگری نخواهد داشت. ۲۳. آیا کسی که در روز قیامت (دست‌هایش بسته است و سعی می‌کند) به وسیله‌ی صورتش، خود را از عذابی سخت

حفظ کند، مانند کسی است که آن روز در امنیت کامل به سر می‌برد؟ (آن روز) به ستم‌کاران گفته می‌شود: «(حقیقت) آنچه را که (در دنیا) به دست می‌آوردید، بچشید.» ۲۴. پیشینیان آنان (نیز سخنان پیامبران را) دروغ شمردند. در نتیجه، از جایی که فکر(ش را هم) نمی‌کردند، عذاب سراغ‌شان آمد. ۲۵. پس خدا، خفت و خواری را در زندگی دنیا به آنان چشاند، و بی‌شک عذاب آخرت بزرگ‌تر است. اگر (حقیقتاً) می‌دانستند، پیامبران را تکیذ نمی‌کردند. ۲۶. قطعاً در این قرآن، برای مردم، از هر سخن مهمی (که برای سعادت بدان نیاز دارند، حقایقی را) بیان کردیم؛ باشد که پند گیرند. ۲۷. (قرآن) سخنانی (است که بر تو) خوانده شده و عربی و فصیح (و بدون هیچ گونه انحراف (از حق) و تناقض (در آیاتش) می‌باشد؛ باشد که خود را (از خشم خدا) حفظ کنند. ۲۸. خداوند، پرسش مهمی را بیان کرده است: مردی که در (مالکیت) او، افرادی ناسازگار و بداخلاق شریک‌اند، و (در مقابل)، مردی که (تنها) فرمان‌بردار یک نفر است؛ آیا وضعیت این دو نفر یکسان است؟ سپاس و ستایش، از آن خداست. حقیقت این است که بیشتر آنان نمی‌دانند. ۲۹. تو می‌میری، و آنان (نیز) خواهند مُرد. ۳۰. سپس شما، در روز قیامت، در پیشگاه پروردگارتان با یکدیگر کشمکش و مجادله خواهید کرد. ۳۱

## ۲۲. هدایت؛ در گرو بهره‌مندی از نور الهی

بندگان مؤمن و متقی خداوند، دارای نوری از ناحیه‌ی پروردگار خویش‌اند که با آن نور، حق را می‌بینند. ایشان، دلی نرم دارند که از پذیرفتن حق و هر کلام نیکویی که بشنوند، سر نمی‌پیچند، و در نتیجه، چون سنگ‌دلان نیستند. از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: «از فراست مؤمن بهره‌یید؛ که او با نور خدایی نگاه می‌کند.» (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۰).

شرح صدر، به معنای گشادگی سینه است تا ظرفیت پذیرفتن سخن را داشته باشد، و چون شرح صدر، ثمره‌ی اسلام است، و اسلام هم تسلیم در برابر خدا و آنچه او اراده کرده، هست، و او هم جز حق را اراده نمی‌کند، در نتیجه، شرح صدر برای اسلام، چنین معنا می‌دهد که انسان وضعی به خود بگیرد که هر سخن حقی را بپذیرد و آن را رد نکند. البته معنای این حرف این نیست که هر سخنی را - هر چه باشد - کورکورانه بپذیرد؛ بلکه آن را باید با بصیرت نسبت به حق و شناختن راه رشد بپذیرد؛ چرا که خداوند، او را به سواره‌ای تشبیه کرده که بر نوری سوار شده، راه می‌پیماید، و هر چه را که بر دلش می‌گذرد، به خوبی می‌بیند؛ اگر حق باشد، آن را از باطل تمیز می‌دهد؛ برخلاف گمراهی که در سینه‌اش شرحی و ظرفیتی نیست تا گنجایش حق را داشته باشد، و نیز بر مرکبی از نور سوار نیست تا حق را از باطل تشخیص دهد. کسانی اما که قساوت و سختی قلب دارند، بی‌گمان از شرح صدر و نور قلبی تهی هستند، و در نتیجه، با آیات خدا متذکر نمی‌شوند و به سوی حقی که آیات خدا بر آن دلالت می‌کند، راه نمی‌یابند و در گمراهی آشکاری به سر می‌برند. پس لازمه‌ی هدایت، شرح صدر و نورانیت قلب، و لازمه‌ی ضلالت، قساوت قلب از ذکر خداست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۳۸۷-۳۸۸).

## عوامل مؤثر در شرح صدر و قساوت قلب

انسان‌ها در پذیرش حق، مواضعی متفاوت دارند. نوع موضع ایشان نیز رابطه‌ی مستقیمی با حیات و نورانیت قلبشان دارد. کسی که چشم خود را در مقابل خورشید بسته است، از نور آن بهره نمی‌برد. نور همیشه هست؛ لکن انسان، مجاری نفوذ این نور را بسته است. حقیقت هدایت نیز درست مانند نور همیشه موجود است؛ اما عده‌ای مانع از نفوذ آن به قلب خود می‌شوند؛ افرادی که با گناه زیاد، همه‌ی صفحه‌ی پاک قلب و فطرت خود را سیاه کرده‌اند، و خداوند نیز آن را مهر کرده است (بقره/۷). در این زمان، نوری که به آنان داده شده، نه تنها مایه‌ی هدایت نیست، بلکه دست‌مایه‌ی خسران نیز خواهد بود. قرآنی که شفاف‌ساز و رحمت‌بخش برای مؤمنان است، برای گناه‌کاران،

خسران‌آور است (اسراء/۸۲). قرآنی که نزولش ایمان‌زاست، پلیدی را بر پلیدی اینان خواهد افزود (توبه/۱۲۴-۱۲۵). بعضی چنان روحشان باز و گشاده است که هر قدر از حقایق در آن وارد شود، به آسانی پذیرا می‌شود؛ اما برخی به عکس، چنان روح و فکرشان محدود است که گویی هیچ جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست؛ گویی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده‌اند.

البته هر یک از این دو، عواملی دارد. مطالعات پی‌گیر و مستمر و ارتباط مداوم با دانشمندان و علمای صالح، خودسازی و تهذیب نفس، پرهیز از گناه و به‌ویژه غذای حرام، و یاد خدا کردن، از عوامل شرح صدر است. بر عکس، جهل و گناه و لجاجت و جدال و مراء و هم‌نشینی با بدان و فاجران و مجرمان و دنیاپرستی و هواپرستی، باعث تنگی روح و قساوت قلب می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۲۷). در احادیث، عوامل قساوت قلب بدین شرح بیان شده است:

۲۰۱. **فزونی اموال و ترک یاد خدا:** امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرستاد که ای موسی، از فزونی اموال خوشحال مباش و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن؛ چراکه فزونی مال اغلب موجب فراموش کردن گناهان می‌شود، و ترک یاد من، قلب را سخت می‌کند.» (بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۵).  
 ۳. **فزونی گناه:** امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «اشک‌ها خشک نمی‌شوند مگر به سبب سختی دل‌ها، و دل‌ها سخت و سنگین نمی‌شود مگر به علت فزونی گناه.» (همان).  
 ۴. **آرزوهای بلند:** از جمله پیام‌های پروردگار به موسی علیه السلام این بود: «ای موسی، آرزوهایت را در دنیا دراز مکن؛ که قلبت سخت و انعطاف‌ناپذیر می‌شود، و سنگ‌دلان از من دورند.» (کاف، ج ۲، باب القسوه، حدیث ۱).

۵. **القای شیطان:** امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «دو گونه القا وجود دارد: القای شیطانی و القای فرشته. القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می‌شود، و القای شیطانی، سهو و قساوت قلب می‌آورد.» (همان، حدیث ۳).

## نشانه‌ی شرح صدر

ابن مسعود می‌گوید از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردیم که چگونه انسان شرح صدر پیدا می‌کند؟ فرمودند: «هنگامی که نور به قلب انسان داخل شد، گسترده می‌شود و باز می‌گردد.» باز پرسیدیم که ای رسول خدا، نشانه‌ی آن چیست؟ فرمودند: «نشانه‌ی آن، توجه به سرای جاوید، و جدا شدن از سرای غرور، و آماده شدن برای استقبال از مرگ پیش از فرارسیدن آن است.» (تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۶۹). /ب